

قصه سه شاهزاده

قصه غریب سه شاهزاده جوان قاجار که به لندن سفر کردند تا از دولت بریتانیا استمداد کنند بامرگ فتحعلی شاه در ماه اکتبر ۱۸۳۴ میلادی / جمادی الثانی ۱۲۵۰ هجری قمری آغاز می شود. در این اوان انگلیسی ها بار دیگر از خطر تازه و فزاینده ای که تصور می کردند هند را تهدید می کند - این بار از جانب روسها که توجه خود را به سوی آسیای مرکزی معطوف داشته بودند - احساس وحشت می کردند. «بازی بزرگ» بار دیگر آغاز شده بود و ایران باز در نقطه حساس و مهمی از نقشه قرار داشت. پادشاه پیر بیشتر از پنجاه پسر داشت و تعجیبی ندارد اگر بگوییم مسئله جانشینی پدر بر تخت طاووس شدیداً مورد اختلاف بود، مخصوصاً که عباس میرزا که از مدتها پیش به ولیعهدی شناخته شده بود يك سال زودتر از پدر در گذشته بود و اینك مسئله جانشینی دوباره مطرح بود. دولتهای انگلستان و روسیه که احساس خطر می کردند و احتمال بروز جنگ داخلی را می دادند، موقتاً اختلافات خود را کنار گذاشتند و توافق کردند که از پسر ارشد عباس میرزا، شاهزاده محمد میرزا، به عنوان ولیعهد حمایت کنند. فتحعلی شاه توصیه آنان را پذیرفت و محمد میرزا را ولیعهد نامید و او را به جای پدرش

به حکومت آذربایجان فرستاد. در این میان دوتن از پسران خود فتحعلی شاه، شاهزاده حسین‌علی میرزا فرمانفرما (بزرگترین برادر زنده) که حاکم فارس بود و برادرش شاهزاده علی میرزا ظل‌السلطان که حاکم تهران بود، هر دو داعیهٔ پادشاهی داشتند. با درگذشت پدرشان هر دو ادعای سلطنت کردند و به تدارک قوای نظامی پرداختند.

شاهزاده محمد میرزای بیست و هشت ساله، پسر ولیعهد متوفا نیز خود را پادشاه خواند و در ماه نوامبر ۱۸۳۴/رجب ۱۲۵۰ با سپاهیان خود از تبریز رهسپار دارالخلافه شد تا ادعای خود را بر کرسی بنشاند. در این امر انگلیسی‌ها به او کمکهای زیادی کردند. سرجان *کمبل، سفیر انگلیس که خوشبختانه در آن زمان در تبریز بود مقداری پول در اختیار محمد میرزا گذاشت تا هم بتواند مواجب سربازان خود را پردازد و هم سیورسات تهیه کند. از طرف دیگر سرهنگ هنری *لینزی بیتن^۱ [«لینچی صاحب»] به کمک دیگر افسران هیئت نظامی انگلستان فرماندهی لشکر ولیعهد را برعهده گرفت. لینزی که مرد غولپیکری بود در مأموریت قبلی خود به ایران شهرت فراوانی میان ایرانیها پیدا کرده بود. روزی که سپاهیان محمد میرزا به فرماندهی لینزی صاحب به تهران رسیدند - ۲۱ دسامبر ۱۸۳۴/۲۱ شعبان ۱۲۵۰ - مقاومت ظل‌السلطان فرو ریخته بود و ارگ حکومتی و قصر سلطنتی به آسانی

۱) سرلشکر سر هنری لینزی بیتن (Lindesay - Bethune) بارونیت، متولد ۱۷۸۷، متوفا ۱۸۵۱. ستوان وابسته بهنگ تویخانه مدرس، ۱۸۰۴؛ عضو مین سفارت جان ملکم به ایران، ۱۸۱۰؛ عضو هیئت نظامی بریتانیا در ایران، ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۱؛ در کنار سپاهیان ایرانی با روسها جنگید، ۱۸۱۲؛ به خاطر ابراز شجاعت نشان شیر و خورشید دریافت کرد. پس از آنکه ملکی در منطقه *قایف اسکاتلند به او بهارث رسید خود را بازنشسته کرد و درملکش اقامت گزید و نام «بیتن» را به نام خانوادگی خود افزود. در سال ۱۸۳۴ بدرخواست دولت بریتانیا به ایران بازگشت و تا سال ۱۸۳۹ در آنجا ماند؛ در ایران علاوه بر شرکت در فعالیتهای نظامی، در یک طرح سرمایه‌گذاری ناموفق برای بهره‌برداری از یک معدن نیز مشارکت داشت؛ در سال ۱۸۳۶ به خاطر نقشی که در به سلطنت رساندن محمدشاه ایفا کرده بود از طرف دولت بریتانیا لقب «بارونت» به او داده شد؛ در سال ۱۸۵۰ به صورت خصوصی به ایران سفر کرد و در ماه فوریه ۱۸۵۱ در آنجا درگذشت.

به اشغال مهاجمان در آمد. ده روز بعد محمد شاه تاجگذاری کرد و لیتزی صاحب و لشکریان او راه جنوب را در پیش گرفتند و پس از اشغال اصفهان سپاهیان دومین مدعی سلطنت، حسینعلی میرزای فرمانفرما را نیز که به فرماندهی یکی دیگر از پسران فتحعلی شاه [شجاع السلطنه] می‌جنگیدند در هم شکستند. لیتزی سپس حملهٔ خود را تا شیراز ادامه داد و در آن شهر فرمانفرما و برادرش را هردو دستگیر و روانهٔ تهران ساخت تا پادشاه تکلیفشان را معلوم کند.^۲

سه تن از پسران فرمانفرما به کمک عشایر فارس مخالفت خود را با پادشاه جدید مدتی ادامه دادند ولی پدرشان که شاید بی‌ثمر بودن کوشش آنان را بدون برخورداری از کمک خارجی دریافته بود از بازداشتگاه خود نامه‌ای به پسر ارشدش رضاقلی میرزا [نایب‌الایاله] نوشت و از ایشان خواست تا از «این حرکات مذبحخانه» دست بردارند و به یکی از دو راه عمل کنند: یا «ترك دنیا بگویند و از غوغای آن کناره بگیرند» و یا «از راه حزم و اعتدال در تزمیم آنچه از دست داده‌ایم بکوشید». فرمانفرما طبعاً نمی‌توانسته است انتظار داشته باشد که سه‌جوان نیرومند راه اول را برگزینند. اما در عین حال، اگر رأی پسران بر راه اول قرار می‌گرفت، پس چه بهتر که در نجف اشرف مجاور شوند و عمری را به عبادت بگذرانند. اما اگر راه دوم را انتخاب می‌کردند، پس «از هیچ کس کمک نخواهید و به هیچ سویی نروید جز اینکه با شتاب هرچه تمام‌تر و از هر راهی که برای شما میسر است خودتان را به انگلیس برسانید و دست استمداد به سوی حمایت دولت بریتانیا دراز کنید و بگذارید دوستی دیرین و پایدار بین انگلستان و ایران به نفع شما شفاعت کند.» فرمانفرما در نامهٔ خود نوشت که امیدوار

(۲) در تواریخ نوشته‌اند که حسینعلی میرزا فرمانفرما و برادرش شجاع السلطنه را تحت‌الحفظ به تهران بردند و پس از آنکه نرخیمن شجاع السلطنه را «از زیور هردو چشم عاری نمودند»، دو برادر را از هم جدا کردند و هر کدام را در منزلی جداگانه زندانی ساختند. فرمانفرما روز ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۲۵۱ به‌مرض و با در بازداشتگاه خود در گذشت ولی برادر نابینا تا حدود سال ۱۲۶۹ زنده ماند. — م.

است انگلیسی‌ها ترتیب آزادی خودش را بدهند و به پسران و دخترانش کمک کنند. با آنکه انگلیسی‌ها نقش مؤثری در شکست و دستگیری خودش ایفا کرده بودند فرمانفرما اعتماد خودش را به انگلیسی‌ها در پایان نامه‌اش تکرار کرد: «ماهیچ دولت دیگری نمی‌شناسیم که بتوانیم به دوستی آن تکیه کنیم و یا من بتوانم شما را با چنین اطمینانی برای جلب حمایت و استعانت به آن توصیه کنم.»^۳ (۱) فرمانفرما بدون شك امیدوار بود که انگلیسی‌ها چندی بعد، اگر نه عیناً در همان تاریخ، از ادعاهای خانواده او پشتیبانی کنند.

سه شاهزاده نصیحت پدر را پذیرفتند و به همراهی بقیه افراد خانواده خود به بغداد گریختند و در آنجا مورد استقبال گرم بالیوز انگلیس، سرهنگ دوم رابرت نیلر و همسرش قرار گرفتند. شاهزاده‌ها پس از سه ماه اقامت در بغداد تصمیم گرفتند به نصیحت پدر عمل کنند و راه انگلستان را در پیش بگیرند. سرهنگ تیلر می‌بایست ایشان را به این کار تشویق کرده باشد، زیرا دادن همه ترتیبات لازم برای چنین سفری در آن زمان یقیناً بدون برخورداری از حمایت قوی مقامات رسمی میسر نبوده است. در اوایل ماه ژانویه ۱۸۳۶ / رمضان ۱۲۵۱ سه شاهزاده - رضاقلی میرزا، نجفقلی میرزا و تیمور میرزا^۴ - که هر کدام

(۳) مطالبی که مؤلف کتاب حاضر از قول فرمانفرما نقل می‌کند مأخوذ از یک گزارش وزارت خارجه بریتانیاست که ظاهراً حاوی ترجمه کامل نامه است. در منابع فارسی تنها خلاصه‌ای از این «وصیت‌نامه» درج شده که به شرح زیر است: «به حکم تقدیرات ازلی گرفتار شدیم و سعی شما در خرابی مملکت و اعتماد برخلق بی‌سر و پای این ولایت بیجاست. اگر سلامتی خود را طالب باشید خود را به اماکن مشرفه و عتبات عالیة عراق عرب رسانیده و چهار روزه عمر را مصروف عبادت پروردگار دارید و اگر استخلاص ما را بخواهید سوای دولتی خارج را شفیع این کار کنید، چاره دیگر ندارد و بهترین دولتها در این باب دولت انگلیس است که شما را در این خصوص از رفتن به آن دولت چاره نیست.» (مأخوذ از کتاب «رموزالسیاحه» تألیف نجفقلی میرزا، نقل شده در کتاب «سفرنامه رضاقلی میرزا نوه فتحعلی‌شاه»، ص ۱۶۷) - م.

(۴) که بر حسب التابی که پادشاه مغفور به ایشان داده بود - به ترتیب نایب‌الملک [که ظاهراً شکل درست آن «نایب‌الایاله» است - م.] والی و حسام‌الدوله - نیز معروف هستند. [توضیح مؤلف]

یک نوکر ایرانی در خدمت داشتند از بغداد رهسپار دمشق شدند و تن به مخاطرات پنجاه روز سفر در بیابان بی آب و علف بین راه دادند. سرهنگ تیلر معرفی نامه‌ای خطاب به سرکنسول انگلیس در دمشق، شخصی به نام فرّن، به ایشان داده بود و مسافران وقتی به مقصد رسیدند مورد استقبال گرم شخص اخیر قرار گرفتند و در یک ماهی که در دمشق به انتظار باز شدن راه برف گرفته بیروت بودند در خانه کنسول اقامت گزیدند. فرّن صاحب همچنین تصمیم گرفت [خواجه] اسعد یعقوب خیاط^۵، ترجمان ارشد کنسولگری را که مسیحی لبنانی بیست و پنج ساله‌ای از فرقه مسیحیان ارتدکس یونان بود به عنوان مترجم همراه ایشان روانه کند.

اقدامات و مذاکراتی که منجر به عزیمت سه شاهزاده از بغداد به سوی انگلستان شد در پرده ابهام پوشیده مانده است. قابل تصور نیست که سرهنگ تیلر ایشان را تشویق به انجام چنین سفری خطرناک و پرهزینه کرده، یا فرّن مترجم مخصوص خود را همراه ایشان روانه ساخته باشد و یا در یک کشتی نیروی دریایی انگلستان برای ایشان جا گرفته باشند بی آنکه مقامات بالاتر لندن چنین اقداماتی را قبلاً تصویب کرده باشند. یقیناً مکاتبات محرمانه‌ای - که در سالهای بعد یا معدوم شده‌اند یا مفقود - بین بغداد و لندن درباره ارزش بالقوه این سه عضو مهم خاندان سلطنتی ایران صورت گرفته بوده است. اگر پادشاه جدید [محمدشاه] توقعات انگلیسی‌ها را برآورده نمی‌ساخت، ای بسا این سه شاهزاده می‌توانستند متحدان سودمندی برای انگلستان باشند. در این

۵) اسعد یعقوب خیاط، متولد ۱۸۱۱، متوفی (؟). در بیروت به دنیا آمده بود. در ابتدا مدتی به‌عنوان مترجم ودلال کشتی، بیشتر برای کشتی‌های انگلیسی، کار می‌کرد و بعد در مدرسه مبلغین امریکایی در بیروت معلم شد. متعاقباً مترجم رسمی کنسولگری انگلیس در دمشق شد. به‌زبانهای عربی و انگلیسی و یونانی و ایتالیایی سخن می‌گفت. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: نکته جالب در این میان واژه dragoman است که اختصاصاً در انگلیسی به‌مترجم زبانهای عربی و فارسی و ترکی اطلاق می‌شود و دراصل همان «ترجمان» عربی است که از مسیر زبانهای یونانی و ایتالیایی و فرانسه به‌زبان انگلیسی راه یافته است.

میان سفارت انگلیس در تهران از این اقدامات بی اطلاع نگاه داشته شد و تنها پس از ورود صحیح و سالم سه شاهزاده به انگلستان بود که هنری * ایس سفیر انگلیس در تهران از زبان مسافری که سه شاهزاده را در کشتی در بندر اسکندریه ملاقات کرده بود خبر سفر ایشان را به انگلستان شنید. ایس که از جانب ایرانیها و روسها احساس خطر می کرد و می ترسید این ماجرا به وضعی منجر شود که دولت خودش در محذور قرار گیرد بی درنگ ترتیبی داد تاخبر «این اقدام فوق العاده شهزاده ایرانی» (۲) به اطلاع پادشاه برسد. همانطور که ایس پیش بینی کرده بود ایرانیها عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. روز ۱۶ ژوئیه/۲ ربیع الثانی ایس متن یادداشتی را که وزیر امور خارجه ایران به سفارت تسلیم کرده بود برای لرد * پالمرستن فرستاد. در این یادداشت ایران بر اساس ماده هشتم عهدنامه ۱۸۱۴/۱۲۳۰ تهران از انگلستان خواسته بود که یا به سه شاهزاده اجازه پیاده شدن در خاک انگلستان داده نشود و یا اینکه پس از دستگیری آنها را به ایران باز گردانند. نامه ایس و یادداشت ضمیمه آن وقتی به لندن رسید که اولیای وزارت خارجه سرگرم دادن ترتیبات لازم برای سفر بازگشت شاهزادگان به بغداد بودند.

هفت مسافر - شش ایرانی و خواجه اسعد - در اوایل ماه مارس / ذی القعدة دمشق را به سوی بیروت ترك کردند. سفر ایشان به علت نامساعد بودن هوا به دشواری انجام گرفت و قسمتی از بار و بینه خود را هنگام عبور از مردابی که سیلابی شده بود از دست دادند. در بیروت پس از چند روز انتظار، سوار کشتی * «آفریکین» شدند که ناوی بود.

(۶) متن [فارسی] بند هشتم عهدنامه بشرح زیر است: فصل هشتم - اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به مملکت انگلیس نماید به محض اشارت امنای دولت علیه ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایت مزبور اشارتی از امنای دولت علیه ایران درباره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند، و اگر بعد از ممانعت آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند. [توضیح مؤلف]

دارای چهل و شش توپ، و با آن تا جزیرهٔ مالت سفر کردند و از آنجا سوار کشتی * «اسپیت‌فایر» شدند که کشتی باری حامل پست بود و پس از توقف در جبل‌الطارق و بندر کادیز (قادس) روز ۲۲ ماه مه/۵ صفر ۱۲۵۲ در بندر * فالموت انگلستان لنگر انداخت.

برای ایرانیها این سفر دور و دراز دریایی پر از تازگی و درعین حال جنبه‌های وحشتناک بود. هر دو کشتی به نیروی بخار حرکت می‌کردند که در آن ایام پدیده‌ای نوظهور و در نظر شاهزاده‌ها «یکی از خارق‌العاده‌ترین اختراعات دنیا» محسوب می‌شد. از تماشای موتورخانهٔ کشتی و چرخهای محرک آن، و از شنیدن صدای موتورش که «از مسافت بیشتر از نیم‌فرسنگ به گوش می‌رسید» (۳) حالت اعجاب به ایشان دست می‌داد. ایرانیها که قبلاً مسافرت دریایی نکرده بودند از توفانهایی که با آنها برخورد می‌کردند وحشترده می‌شدند و از «دریاب‌زدگی» رنج بسیار می‌بردند. پس از ترك اسکندریه، به علت برخورد با هوای توفانی و بادهای مخالف زغال سنگ کشتی تمام شد. بعد باد فروکش کرد و از بادبان کوچک کشتی هم کاری بر نیامد و سه‌شنبه‌روز بی‌حرکت روی آب ماندند و در این حال ذخیرهٔ آب و غذایشان به قدری کم شده بود که می‌ترسیدند قبل از رسیدن به جزیرهٔ مالت در دریا از گرسنگی و تشنگی تلف شوند. بعد خوشبختانه کشتی پستی «اسپیت‌فایر» که رهسپار جزیرهٔ * کورفو بود به دادشان رسید و مقداری زغال و آب و غذا به آنها داد. به این ترتیب بود که به جزیرهٔ مالت رسیدند ولی در آنجا هم با امر نامطبوع و پیش‌بینی نشدهٔ دیگری روبرو شدند: قرنطینه، که اجباراً ده روز^۷ در آن ماندند. به ایشان توضیح داده شد که قرنطینه برای جلوگیری از سرایت طاعون و بیماریهای مرگزای دیگر است ولی ایشان آن را فریضهٔ واجبی از آیین مسیحیت می‌پنداشتند.

اینکه شاهزادگان به جای مسافرت به اروپا از راه خشکی، از راه دریا سوار بر کشتی‌های نیروی دریایی سلطنتی عازم مقصد بودند نکته‌ای (۷) در «سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا...» مدت توقف در قرنطینه در جزیرهٔ مالت بیست و دو روز ذکر شده است. (ص ۳۰۶) - م.

است حاکی از ترس انگلیسی‌ها از اینکه احیاناً روس‌ها یا اشخاص دیگری، برای فتنه‌انگیزی به فکر بهره‌برداری از این شخصیت‌های سیاسی بیفتند، و از این رو سعی در منزوی نگاه داشتن‌شان داشتند. نکته دیگری که مایه شگفتی بیشتر است توجه فوق‌العاده‌ای است که مقامات انگلیسی در بنادر مختلف سر راه به این شاهزادگان می‌کردند، که به نوبه خود نشانه‌ای است از اهمیتی که دولت بریتانیا برای آنان قائل بود.

در جزیرهٔ مالت، هنگامی که سه‌شاهزاده سوار کشتی «اسپیت‌فایر» می‌شدند پرچم ایران^۸ به اهتزاز درآمد و بیست و یک تیر توپ شلیک شد. در جبل الطارق مورد استقبال رسمی با تشریفات کامل قرار گرفتند و انبوهی از مردم ایشان را تا عمارت فرمانداری - که در آنجا اقامت گزیدند و مجلس رقصی به افتخارشان برپا شد - همراهی کردند. در مهمانی فرماندار بود که برای نخستین بار در عمر خود معاشرت و رقص جمعی زن بی‌حجاب را با اعضای جنس مقابل تماشا کردند. سه شاهزاده همچنین به اتفاق فرماندار به تماشای یک رژه نظامی رفتند. در بندر قادس بالیوز انگلیس و نماینده دولت اسپانیا به کشتی آمدند و به ایشان ادای احترام کردند. وقتی کشتی به بندر فالموت رسید باز بیست و یک تیر توپ به افتخارشان شلیک شد. سه روز در هتل *گرین‌بنک ماندند. معاریف محل برای ادای احترام به دیدارشان آمدند و جمعیت انبوهی از مردم به امید دیدن ایشان جلو هتل اجتماع کردند. از بندر فالموت شاهزادگان با دلیجان پست به شهر *بات رفتند و شاهزاده رضاقلی میرزا از آنجا خواجه اسعد را با نامه‌ای خطاب به لرد پالمیرستن وزیر امور خارجه به لندن فرستاد. در این نامه شاهزاده ایرانی تقاضای ملاقات با پادشاه وقت ویلیام چهارم را کرده بود.

اولیای دولت بریتانیا در وضع دشواری قرار گرفتند. از یک طرف نمی‌خواستند سه شاهزاده را که روزی ممکن بود متحدان مفیدی برای انگلستان باشند نادیده بگیرند، و از طرف دیگر مایل نبودند با بذل توجه

(۸) رضاقلی میرزا در سفرنامه خود می‌گوید «عَلَمَ ذُو الْفَقَارِ که نشان مرکب ما بود بر سر دگل کرده آتش نمودند.» (ص ۳۱۳) - م.

بیش از حد به این شاهزادگان از وطن رانده، روابط موجود خود را با محمدشاه به خطر بیندازند. از این رو لرد پالمستن به شاهزاده رضاقلی میرزا اطلاع داد مادامی که پادشاه ایران از ورود آنان به انگلستان رسماً اطلاع نیافته است ملاقاتشان با اعلیحضرت امکان نخواهد داشت ولی خود او به مجرد ورودشان به لندن از ملاقات با ایشان خوشحال خواهد شد. رضاقلی میرزا تصمیم گرفت پیش از ترك شهر بات نامه دیگری به وزیر امور خارجه بنویسد. این بار نامه را به دست برادر دوم خود نجفقلی میرزا سپرد. در این نامه رضاقلی میرزا ابتدا از پاسخ وزیر امور خارجه اظهار تأسف کرد و توضیح داد که او و برادرانش به پیروی از نیت پدر بزرگوار خود مبنی بر اینکه برای «اصلاح امور خود و بازگردانیدن آب رفته به جوی» از دولت بریتانیا کمک بخواهند به انگلستان سفر کرده اند. «ما به همراهی جرگه وسیع خویشان خود مایل هستیم ایام خویش را در ایران در صلح و صفا به سر آوریم ولی در تحت حکومت محمدشاه به علت کثرت دسایس و فتنه جویی مشاوران و وجود فساد به مقدار زیاد نگران جان و مال خود هستیم مگر اینکه مورد حمایت و مراقبت دولت اعلیحضرت قرار بگیریم.» رضاقلی میرزا نامه خود را با چند جمله شیوا در ستایش «غریب نوازی» به پایان برد. (۴)

لرد پالمستن فوراً پاسخ داد که اعلیحضرت خرسند خواهند شد به خاطر آنان نزد محمد شاه وساطت کنند تا «آن مهربانی و رؤوفتی که باید بین اشخاصی که پیوند خونی نزدیک با یکدیگر دارند وجود داشته باشد» دوباره برقرار شود و دستورالعملی در این باب به سفیر بریتانیا در تهران داده شده. لرد پالمستن اضافه کرد که اعلیحضرت خوشوقت هستند که شاهزاده‌ها در لندن مهمان ایشانند و اظهار امیدواری کرد که در انگلستان به آنان خوش بگذرد. وی سپس با سوء تعبیر تعمدی کلام رضاقلی میرزا نوشت که به خواست قلبی شاهزادگان که «زندگی در صلح و صفا در ظل عنایت و حمایت اعلیحضرت پادشاه ایران» (۵) است توجه کرده است. آنچه در واقع رضاقلی میرزا و برادرانش می‌خواستند ظل عنایت و حمایت دولت بریتانیا بود نه دولت

ایران. رضاقلی میرزا و تیمور میرزا پس از دریافت نامه لرد پالمستن بات را ترك گفتند و روز ۱۳ ژوئن/۲۶ صفر به نجفقلی میرزا در لندن پیوستند.

در این میان اولیای وزارت خارجه انگلستان جیمز بیلی* فریزر^۹ سیاح و نویسنده معروف را که اندک زمانی قبل، از مسافرت محرمانه‌ای به ایران بازگشته بود و در امور ایران شخص مطلع و صاحب‌نظری محسوب می‌شد به خدمت گرفتند. فریزر به مهمانداری شاهزادگان منصوب شد تا طی مدت اقامتشان در لندن از ایشان مراقبت کند.

فریزر که خانه‌اش در خیابان *دی‌ویس منشعب از میدان *برکلی بود ترتیبی داد تا سه شاهزاده و همراهان در همان نزدیکی در هتل *مای‌وارت که مهمانسرای شیکی بود و مورد پسند سلاطین و شاهزادگان اروپایی قرار داشت اقامت کنند. فریزر برآورد کرد که بودجه‌ای معادل ۶۰ گینی [=۶۳ لیره] در هفته برای پرداخت هزینه‌های اولیه شاهزادگان کافی خواهد بود - بیست گینی برای کرایه «آپارتمانهای دربست»، یک گینی دیگر برای غذای روزانه هر نفر «بدون احتساب بهای شراب که شاهزاده‌ها از قرار معلوم در حد اعتدال می‌نوشند» (۶)؛ روزی پنج شیلینگ برای هر نوکرو روزی یک لیره و شانزده شیلینگ برای کرایه یک کالسکه با دو فراش. لرد پالمستن موافقت کرد ولی در عین حال به فریزر دستور داد مواظب باشد که مخارج انجام شده «به دقیق‌ترین شکلی در حد و حدود پذیرایی شایسته از شاهزادگان به عنوان میهمانان اعلیحضرت در مدت اقامتشان در لندن» باشد. (۷)

(۹) جیمز بیلی فریزر (James Baillie Fraser) متولد ۱۷۸۳، متوفی ۱۸۵۶. در ادنبرگ در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. پس از یک گردش دوماهه به اتفاق برادرش در تأسیسات کمپانی هند شرقی در کوههای هیمالیا، به سیاحت در کشورهای مشرق‌زمین علاقه‌مند شد. از هندوستان رهسپار ایران گردید و در سواحل دریای خزر و کردستان به سیر و سفر پرداخت، ۱۸۲۱. از طرف لرد پالمستن مأمور شد محرمانه به ایران سفر کند و اوضاع سیاسی و میزان نفوذ روسها را از نزدیک بررسی کند، ۱۸۳۳. نویسنده چند کتاب و رمان درباره ایران، از جمله «روایت اقامت شاهزادگان ایرانی در لندن در سالهای ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶». [توضیح مؤلف]

توصیفهای زنده‌ای از هر سه برادر در این ایام از چند منبع بدست ما رسیده است، از اسعد خیاط مترجمشان، از جیمز فریزر مهماندارشان، و - از همه زنده‌تر - از شاهزاده خانم ویکتوریای هفده ساله ملکهٔ آیندهٔ انگلستان.

برادر بزرگتر رضاقلی میرزا، که در حدود سی سال داشت، و تیمور میرزا کوچکترین برادر، که پنج شش سال از او جوانتر بود، برادرتنی بودند و مادرشان از نجیب‌زادگان قاجار بود. برادر دیگر، نجفقلی میرزا که بیست و هشت یا بیست و نه ساله بود برادر ناتنی ایشان محسوب می‌شد و چون مادرش کنیزی گرجی بود در سلسله مراتب اجتماعی از دو برادر دیگر پایین‌تر قرار می‌گرفت. هر دو برادر جوانتر احترام زیادی به رضاقلی میرزا می‌گذارند و در حضور او مادامی که اجازهٔ نشستن به ایشان داده نمی‌شد همچنان سرپا می‌ایستادند. اسعد و فریزر نیز برای رضاقلی میرزا احترام زیادی قائل بودند و با کلمات ستایش‌آمیز از خوش‌قیافگی او، قامت بلند و ظاهر با وقار او، و از خلق و خوی مهربان و ادبش یاد کرده‌اند. اسعد نوشت که «توصیف خصائل اخلاقی او از قدرت من خارج است» (۸) و فریزر که بدهیچ وجه عاشق ایرانیها نبود مفتون «جاذبهٔ خوش‌رویی و وقار» او شده بود. فریزر ادعا کرد که «هرگز تا جایی که به خاطر می‌آورم هیچ ایرانی صاحب مقامی را ندیده‌ام که دارای این همه صفات حمیده باشد و در عین حال رذائلی را که دامنگیر کشورش هستند به این کمی از خود نشان بدهد.» (۹) با این همه رضاقلی میرزا نیز می‌توانست کسل‌کننده باشد و در بیش از یک مورد به بهانهٔ اینکه احترامات شایسته در حق وی رعایت نشده اسباب زحمت شود.

تیمور میرزا کوچکترین برادر بدون شك از دو برادر دیگر زنده‌دل‌تر و برازنده‌تر بود. فریزر هنگام توصیف این جوان زیباروی بلندقامت و باریک میان چیزی نمانده است که قدرت کلام خود را از دست بدهد و از یافتن کلمات مناسب عاجز بماند. به قول فریزر، تیمور میرزا «طبعی شادمان داشت، به نحو تغییرناپذیری خوش اخلاق بود، و

با توانایی خود در بدله‌گویی و سخن‌آوری» همیشه کانون توجه اهل مجلس بود. فریزر نوشت که تیمور میرزا

برای فعالیت ساخته شده است. قامت خود را عادتاً راست و تهورآمیز نگاه می‌دارد، اما طوری که کوچکترین اثری از خودنمایی اغراق‌آمیز در آن نیست و برعکس عالی‌ترین تصور مروت و شجاعت و دل‌آوری بزرگ‌منشانه از آن برداشت می‌شود. سیمای قشنگ او در زمانی که گرم‌گفتگو است با سرزندگی و هوشمندی می‌درخشد... سرباز جوان پرنشاطی که ترس را نمی‌شناسد و پروا ندارد و نسبت به چیزهایی که ارتباطی به‌شکار و سلاح و تفریحات نوجوانان معتدل و معاشرت نداشته باشد علاقه‌ای از خود نشان نمی‌دهد. برعکس، به‌اسب و باز و تازی و تفنگ و شمشیر و هفت‌تیر عشق می‌ورزد [و از شراب خوشش می‌آید] و زیبارویی را در زنان سخت تحسین می‌کند. (۱۰)

نجفقلی میرزا، سومین عضو هیئت و برادر ناتنی رضاقلی میرزا و تیمور میرزا، چشمان آبی و موهای روشن‌تر خود را از مادر گرجی‌اش به ارث برده بود. هم نزدیک‌بین بود و هم از دو برادر دیگر کوتاه‌تر. فریزر او را کم‌تراکت‌تر از دو برادرش توصیف می‌کند، با صدایی بم و گرفته و رفتاری نه‌چندان دلچسب ولی در عوض «در زیرکی و سواد» از دو برادر دیگر برتر. (۱۱) به همین لحاظ مورد احترام دو برادر بود و هنگام ضرورت از او می‌خواستند از طرف آنان مذاکره کند. اسعد می‌نویسد که شعر نیکو می‌سرود و در ادبیات فارسی و عرب دستی داشت. نجفقلی میرزا بود که شرح کامل و جالبی از سیر و سفرشان را نوشت^{۱۰} و اسعد خیاط آن را به انگلیسی ترجمه کرد و با عنوان

(۱۰) متنی که ظاهراً مورد استفاده اسعد خیاط قرار گرفته و آن را به انگلیسی ترجمه کرده است در سال ۱۳۴۶ ش به‌کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار در تهران به‌چاپ رسید و تألیف آن به‌شاهزاده رضاقلی میرزا نسبت داده شده است. [توضیح مؤلف] مترجم می‌افزاید: دراینکه «سفرنامه رضاقلی میرزا...» را او خود نوشته یا تقریر کرده است شکی نیست. رضاقلی میرزا است که سخن می‌گوید و اعمال خود و برادر مکرم والی (نجفقلی میرزا) و برادر دیگرش تیمور میرزا را نقل می‌کند. آقای اصغر فرمانفرمایی قاجار که متن اثر را برای چاپ حاضر کرده و چند نسخه خطی کتاب و ترجمه انگلیسی

* «روزنامه اقامت در انگلستان» در لندن به چاپ رسانید. اسعد خودش نیز کتابی دربارهٔ سه «شاهزادهٔ عجم» و احوالاتشان در لندن نوشت که در سال ۱۲۶۳/۱۸۴۷ با عنوان * «صدایی از لبنان» در لندن به چاپ رسید.

اما شاهزاده خانم ویکتوریای جوان با ذهن تأثیرپذیر خود بود که زنده‌ترین تصویر را از سه ایرانی قلمی کرده است. سه شاهزاده روز ۱۳ ژوئیهٔ ۱۸۳۶/۲۹ ربیع‌الاول ۱۲۵۲ در يك مجلس پذیرایی سرشب که دوشی * کنت مادر ویکتوریا در کاخ * کنزینگتن ترتیب داده بود با شاهزاده خانم جوان آشنا شدند. وی در دفتر یادداشتهای روزانه‌اش نوشت: «بعد از شام چند نفر آمدند ولی مهمانان اصلی و مهمترین آنها سه شاهزادهٔ ایرانی بودند، چه آدمهای بسیار جالبی!» فریزر و اسعد ایشان را همراهی می‌کردند، هر چند سرگور اوزلی سفیر سابق انگلیس در ایران بود که آنان را به شاهزاده خانم معرفی کرد. ویکتوریا تعجب کرد از اینکه رنگ پوستشان «مثل هندیها تیره نیست». و پیش از آنکه آنان را يك به يك توصیف کند اول در یادداشتهای خود سوابق کارشان و علت مسافرتشان را به انگلستان به دقت هر چه تمام‌تر یادداشت کرد: کشمکش بر سر جانشینی فتحعلی‌شاه پس از مرگش و نقشی که سرهنگ لینزی بیتن در شکست و دستگیری مدعیان سلطنت بازی کرده

→ خیاط، و نیز کتاب فریزر را در اختیار داشته‌اند می‌نویسند که یکی از نسخه‌ها «بخط نجفقلی میرزا والی برادر رضاقلی میرزا می‌باشد». آقای فرمانفرمایی قاجار همچنین از سفرنامهٔ مفصل‌تری سخن می‌گویند به نام «رموزالسیاحه» که نسخه‌هایی از آن در لندن و تهران موجود است و «به قلم نجفقلی میرزاست» ولی هنوز به چاپ نرسیده است. از آنجا که جملات نقل شده از ترجمهٔ اسعد خیاط در کتاب حاضر با جملات معادل آن در «سفرنامهٔ رضاقلی میرزا...» عیناً تطبیق نمی‌کند چنین به نظر می‌رسد که اسعد خیاط «رموزالسیاحه» را به انگلیسی ترجمه کرده باشد، هر چند که آقای قاجار می‌نویسند این اثر را «نجفقلی میرزا در سال ۱۲۵۶ [= ۱۸۴۰] یعنی سه سال پس از استقرار در عراق نوشته است» و این تاریخ يك سال دیرتر از تاریخ انتشار ترجمهٔ انگلیسی اسعد خیاط است. مترجم حاضر به علت دسترسی نداشتن به متون اصلی در این باب اظهار نظر بیشتری نمی‌کند.

بود. سپس به نحوی که پیدا بود از شنیدن ماجراهایی که سه شاهزاده متعاقباً از سر گذرانده بودند به هیجان آمده است نوشت که چطور «بدشکلی معجزه آسا» موفق شده بودند به بغداد فرار کنند و پس از اینکه «مادرشان را در آن شهر گذاشته اند از آنجا پس از عبور از میان مخاطرات و شدائد باورنکردنی در صحاری عربستان به این کشور آمده اند تا دادخواهی کنند و پناه بجویند... و من امیدوارم که حالا به کمک وساطت انگلستان نزد شاه بتوانند به سلامت به وطن خود بازگردند و آنجا در صلح و صفا زندگی کنند.»

شخصی، شاید خود لرد پالمرستن، اطلاعات دقیقی درباره سه شاهزاده به او داده بود از جمله سن هر شاهزاده، و اینکه نجفقلی میرزا برادر ناتنی دو شاهزاده دیگر بود. اما توصیفی که شاهزاده خانم ویکتوریا از ظاهر آنان می کند و چگونگی لباس پوشیدن آنها را شرح می دهد تحت تأثیر هیچ شخص دیگری نوشته نشده و همه از ذهن دختر جوانی بیرون تراویده است که از رؤیت مهمانان مادرش سخت هیجان زده شده بود.

دو شاهزاده ای که اول نامشان را پرده بسیار خوش قیافه و متین هستند. هر دو بلند قدند و دارای اندامهای خوش تراش هستند، لاغر و در عین حال عضلانی. نحوه ورودشان به تالار واقعاً چشمگیر، نه، بهتر است بگویم با ابهت بود. خودشان را خیلی راست نگاه می دارند و درست به شاهزاده ها می مانند. رویشان گشاده است و نشانه های هوشمندی و اراده از آن می بارد. شاهزاده رضاقلی میرزا در خوش قیافگی از برادرش عقب می ماند ولی چشمانش از او درشت تر است و شاید خوش روتر هم باشد. به نظر من شاهزاده تیمور میرزا بسیار خوش قیافه است و سیمای گشاده و زنده و نافذی دارد و تناسب اجزای صورت و حالت هوشمندی و متانتش از برادرش بیشتر است و رشادت سربازی نمایان تری دارد. شاهزاده رضاقلی میرزا در عوض دندانهایش از تیمور زیباتر است.

سپس نوبت به توصیف «قبای چسبان ابریشمینی» می رسد که این دو برادر پوشیده بودند و «جلو آن در نقطه ای از سینه باز است، با کمری بسیار تنگ و کشیده که شالی دور آن پیچیده شده. زیر یقه باز

قبا پیراهن سفیدی دیده می‌شد و گردنشان برهنه بود. شاهزاده خانم و ویکتوریا متوجه شده بود که نوک کفش آنها برگشته است و هریک شمشیری به طرف چپ کمر آویخته و «خنجری در سمت راست به کمر زده اند و بدینسان لباس تماشایی و مخصوصشان تکمیل می‌شود.» هیچکدام ریش نداشتند ولی «سبیل کلفت سیاه» داشتند و موی سرشان «که نسبتاً بلند بود در عقب سرشان به دو قسمت تقسیم شده و صاف قیچی شده بود.» نجفقلی میرزا نابرداری آن دو کمتر مورد توجه شاهزاده خانم جوان قرار گرفته بود. «او هیچ گونه شباهتی به دو برادرش ندارد. قدش کوتاه است و برازندگی و ابهت شاهزاده‌ها را ندارد ولی خوش‌طینت به نظر می‌رسد.» شاهزاده خانم و ویکتوریا نوشت که نجفقلی ریش بلندی دارد ولی «به اندازه دوبرادر دیگر خود سرزنده نیست، اما از آن دو باهوش‌تر و کتابخوانده‌تر است.»

شاهزاده خانم جوان همچنین از کمالات اسعدباش ترجمان تحت تأثیر قرار گرفته بود که «چندین زبان مختلف و از جمله انگلیسی را خیلی خوب صحبت می‌کند. بسیار خوش‌قیافه است و سیمای بسیار جالبی دارد. دستاری بر سر داشت و قبای بلندی پوشیده بود که یقه‌اش باز بود، چیزی شبیه به لباس ارمنه. پوست صورتش سبزه زیتونی است.»

شاهزاده خانم و ویکتوریا آن شب از سرگور اوزلی شنید که وقتی از شاهزاده‌های ایرانی پرسیده بود در انگلستان چه چیزی را جالب‌تر از همه یافته‌اند، ایشان جواب داده‌اند: «قصر وینزر و من» [یعنی ویکتوریا] - وی از شنیدن این پاسخ سخت به وجد آمد و نتوانست از ضبط این سخنان تملق‌آمیز در دفتر خاطراتش خودداری کند. هرچند بلافاصله در سطر بعد با فروتنی دخترانه نوشت که «من نمی‌بایست این مطلب را یادداشت می‌کردم.» آخرین جمله یادداشتهای آن روز در یاد ماندنی چنین است: «تا ساعت یازده ونیم بیدار ماندم و از ملاقات این شاهزاده‌ها خیلی تفریح کردم.» (۱۲) شاهزاده خانم و ویکتوریا تنها یک بار دیگر ایشان را ملاقات کرد. روز پنجم اوت/ ۲۲ ربیع‌الثانی که «ساعت پنج بعدازظهر برای کالسکه سواری از منزل خارج شدیم و

ساعت شش و ربع برگشتیم. شاهزاده‌های ایرانی را در حال کالسکه سواری در پارک ملاقات کردیم. هر سه به شکل بسیار دوستانه‌ای بدطرف ما تعظیم کردند. در نور روز سید چرده‌تر به نظر می‌آیند ولی هنوز هم خیلی خوش‌قیافه هستند.» (۱۳)

سه شاهزاده با وجود موقعیت غیر معمولشان از همان ابتدا به محافل اشرافی لندن راه یافتند و میهمانی‌های زیادی به افتخارشان داده شد. هر چند شاهزاده‌ها نتوانستند زودتر از اواخر مدت اقامتشان به حضور پادشاه یا ملکه انگلیس برسند، به عنوان اولین اعضاء خاندان سلطنتی حاکم ایران که از انگلستان دیدن می‌کردند مورد توجه قرار گرفتند. لباسهای رنگارنگ ایرانی آنها و نیز ماجراهایی که بر ایشان گذشته بود باعث جلب علاقه مردم به آنها می‌شد. هر چند دولت انگلستان مایل نبود پادشاه ایران را بیهوده از خود برنجاند، اما از اینکه شاهزاده‌ها دست استمداد به سوی آن دراز کرده بودند ای بسا احساس رضایت خاطر می‌کرد، زیرا همانطور که فریزر در کتاب خود درباره مسافرت شاهزاده‌ها می‌نویسد، ایشان «اولین افراد صاحب مقام از اهالی آسیای میانه بودند که اعتماد خود را به دولت بریتانیای کبیر بدینسان نشان می‌دادند.» (۱۴) لرد پالمرستن وزیر امور خارجه رسماً به دیدارشان رفت و سرمشقی برای دیگران شد. سیل دعوتنامه به سوی «شاهزادگان عجم» سرازیر شد: دعوت به مجلس رقص، دعوت به مجلس پذیرایی، دعوت به صرف شام، گاه سه یا چهار دعوت برای یک روز. شاهزاده‌ها اجباراً بسیاری از دعوتها را رد می‌کردند. در این مجالس شاهزاده‌ها با عالی‌شان‌ترین افراد کشور آشنا می‌شدند - اعضای خانواده سلطنتی، دوک ولینگتن، لرد *میلورن نخست وزیر، سر رابرت *پیل و بسیاری کسان دیگر از جمله سیاستگران قدیمی کارشناس ایران چون سرگور اوزلی، سرهنری ویلاک و دکتر جان مک‌نیل که با پدرشان [حسینعلی میرزا فرمانفرما] در مقام حاکم فارس ملاقات کرده بودند و اینک از پسران او شاهانه پذیرایی می‌کردند؛ مدیران کمپانی هند شرقی نیز مهمانی مفصلی به افتخارشان دادند.

در مهمانی‌ها زنان، مخصوصاً، گرد ایشان حلقه می‌زدند، همانطور که بیست و پنج سال زودتر به طرف میرزا ابوالحسن هجوم آورده بودند. شاهزاده‌ها که خودشان نمی‌رقصیدند و از ازدحامی که در مهمانی‌های بزرگ به‌صورتی اجتناب‌ناپذیر در اطرافشان می‌شد ناخشنود بودند مجالس شام کوچک را بیشتر می‌پسندیدند، البته به شرط اینکه زنان زیبا نیز حاضر باشند. در این حال به کمک خواجه اسعد یا فریزر به پرسشها پاسخ می‌دادند و بازار تعریف و تعارف از دو طرف گرم می‌شد. تقریباً همیشه این سؤال مطرح می‌شد که شاهزاده‌ها هر کدام چند زن دارند و نظرشان نسبت به بانوان انگلیسی چیست. شاهزاده‌ها جواب می‌دادند که خانمهای انگلیسی «تحصیل کرده و با کمال هستند و شایستگی همسری و همراهی شوهران خود را پیدا کرده‌اند»، در حالی که خانمهای ایرانی کاری بیشتر از ابریشم‌دوزی یا مراقبت از کنیزهایشان و یا پختن شام نمی‌توانند انجام دهند. خانمهای انگلیسی «بعد از چهل سالگی هم از زنان ما در بیست و پنج سالگی شاداب‌تر و زیباترند. به این ترتیب ارزش يك بانوی انگلیسی برابر ارزش دست‌کم ده زن ایرانی است و ما به ناچار سعی می‌کنیم از راه کمیت جبران ضعف کیفیت را بکنیم. اگر ما همسر انگلیسی می‌داشتیم یکی کافی بود.» (۱۵)

شاهزاده‌ها به کمک الفاظ پرآب و رنگ «تعارف» ایرانی و اشعار کوتاهی که در وصف ستایشگران خود می‌سرودند و به عنوان یادگار به ایشان می‌دادند خوشحالشان می‌ساختند. مثل این بیت که اثر طبع نجفقلی میرزا است:

لبهای تو چون جامی است و کلامی که از لبانت جاری می‌شود شرابی است که
در آن جام است؛ شیرینی لبهای تو مستی آن است که روح مرا غرق لذت
می‌سازد.^{۱۱} (۱۶)

(۱۱) اصل این شعرم در «سفرنامه رضاقلی میرزا» یافت نشد و مترجم به‌ناچار آنرا به‌همین شکل از انگلیسی به‌فarsi برگرداند. ای‌سا اصل آنرا در «رموزالسیاحه»

شاهزاده‌ها را به تئاتر و اپرا می‌بردند و در آنجا قلب نجفقلی از تماشای «دلبران ماهرویی که جمالشان روشنی آفتاب را تیره می‌سازد» (۱۷) به تپش می‌افتاد. هرچند شاهزاده‌ها علاقه چندانی به سیروسیاحت روزهنگام نداشتند فریزر به کمک میرزا ابراهیم شیرازی^{۱۲} که در کالج کمپانی هند شرقی در هیلی‌بری معلم فارسی بود نقاط تماشایی شهر لندن و حومه را به ایشان نشان داد. باغ وحش، باغ نباتات * «کیو»، کلیسای سنت پال، «مجنون‌خانه» * بدلم (که آن را نجفقلی میرزا «مکان فرح‌انگیزی» توصیف کرد که هرچیز مطلوب و لازمی در آن وجود دارد و در کمال نظم و ترتیب است!) (۱۹)، پرده‌های نقاشی چشم‌انداز لندن در تماشاخانه * کالوسی‌بیم، موزه * مادام توسو با

بتوان یافت. نمونه‌ای از اینگونه ابیات ارتجالی رباعی زیر است که نجفقلی میرزا به‌مناسبت دریافت تصویر قلمی شاهزاده خانم ویکتوریا سروده و در «سفرنامه...» (ص ۴۵۳) درج شده است.

خط من مشک است یا عنبر و یا خود سوری است
سنبل است این یا بنفشه یا که زلف حوری است
نی که از شرم تثار مجلس بلقیس عهد
روسیاه از لطف شهزاده ملک و کطوری است

(۱۲) میرزا ابراهیم شیرازی، متولد (۴)، متوفا ۱۸۵۷. اصلاً اهل شیراز. استاد زبان عربی و فارسی در کالج کمپانی هند شرقی در هیلی‌بری، از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۴. حضور خود را در انگلستان مدیون عالیجاه جوزف وولف بود، همان کشیش و مبلغ کلیسای انگلیس که مسافرت پرماجرایی را به‌بخارا انجام داد و مشهور شد. با میرزا ابراهیم در اولین سفرش به ایران در سال ۱۸۲۵ آشنا شد و تحت‌تأثیر صفات او قرار گرفت و خرج سفرش را تا انگلستان پرداخت. در انگلیس شغلی که عالیجاه وولف برای میرزا ابراهیم در نظر گرفته بود تحقق نیافت و به‌توصیه سرگور اوزلی برای تدریس در هیلی‌بری به‌استخدام کمپانی درآمد. در سال ۱۸۴۵ به‌همراهی همسرش (یک بانوی هلندی) و پسرش جان (که در سال ۱۸۵۴ به‌استخدام سفارت انگلیس در تهران درآمد و میرزای دوم سفارت شد) با دریافت حقوق بازنشستگی به ایران بازگشت و مدتی معلم سرخانه ولیم‌عهد ناصرالدین میرزا (که در سال ۱۸۴۸ پادشاه شد) بود و از بی‌استعدادی او در آموختن شکوه‌ها داشت. در سال ۱۸۴۸ برای دریافت حق‌التدریس معوق خود سعی کرد سفارت انگلیس را به‌کمک بگیرد ولی طرفی نیست. سرهنگ شیل سفیر انگلیس در تهران از او دل خوشی نداشت، به‌خاطر «بی‌سیاستی کامل او» و «نخوت بیش از حد و نفرت انگیزش». (۱۸) [توضیح مؤلف]

مجسمه‌های مومی‌اش، و تونل جدید زیر رود تیمز که «به نحو معجزه آسایی با چراغ گاز روشن شده بود.» در آکادمی نظامی و ولیچ یک رژه نظامی و نمایش تیراندازی با توپ و راکت به افتخار ایشان ترتیب داده شد. بعد به همراهی سرگور اوزلی و فریزر به تماشای قصر وینزر برده شدند و قسمت‌های بیرونی و اندرونی آن را دیدند، با ملکه و ندیمه‌های ملاقات کردند و پس از صرف ناهار و شامپانی در دو کالسکه سلطنتی سوار شدند و در پارک بزرگ اطراف قصر گردش کردند. شاهزاده‌ها همچنین رضایت دادند که در کارگاه جان* پارتریج نقاش، چهره پرداز معروفی که چندسال بعد صورتگر خاصه ملکه شد، حضور بیابند و مدل قرار بگیرند. فریزر که برای گرم نگاه داشتن سر مهمانان خود دچار اشکال شده بود از این مشغله چند روزه شاهزاده‌ها خوشحال شد. خانم‌های هواخواه شاهزاده‌ها هم به کارگاه نقاش می‌آمدند و ضمن مغازه با آنان پیشرفت کار را تماشا می‌کردند.^{۱۳} شاهزاده‌ها همچنین به معرفی میرزا ابراهیم شیرازی به جرگه فراماسونها پیوستند. (نگاه کنید به فصل ۱۳)

اسعد خیاط در پیشگفتاری که بر ترجمه خود از روزنامه خاطرات نجفقلی میرزا نوشته است با ظرافت توضیح می‌دهد که مطالب «از اغراق گویی که در نوشته‌های تمام ایرانیان به وفور یافت می‌شود کاملاً خالی نیست. در نگارش فارسی فرق زیادی بین دهها و هزارها، بین کوه و تپه، بین دشت و بهشت، بین آسمان و زمین، بین فرشته و حوری نیست و این واژه‌ها را می‌توان به صورت الفاظ مترادف به جای هم به کار برد.» به این ترتیب خواننده می‌داند که توصیف‌های نجفقلی میرزا و ارقام او را نباید عیناً باور کند، مثلاً وقتی می‌نویسد ۶۰۰ پسر جوان

۱۳) این نقاشی را (تصویر ۸) بانک شاهی ایران (که نامش بعداً به بانک بریتانیایی خاورمیانه تغییر یافت) خریداری کرد و سالهای سال در دفتر مرکزی بانک در لندن بر دیوار آویزان بود. اکنون این نقاشی به هنگ کنگ نقل مکان کرده است و در دفتر شرکت مادر، شرکت بانکداری هنگ کنگ و شانگهای، نگهداری می‌شود. [توضیح

مؤلف]

در وولپج در کار تولید فشنگ از قرار ۲،۰۰۰ فشنگ در روز هستند و
یا وقتی می گوید ۱۰،۰۰۰ محصل در مدرسه *ایتن منزل گزیده اند (۲۰)
ویا پرنده خانه باغ وحش لندن دارای مجموعه ای است مشتمل بر ۳۰،۰۰۰
پرنده!

اگرچه فریزر شکایت داشت که سه برادر تنبل هستند و بیشتر
وقت خود را در اتاق هتل به بطالت می گذرانند، شرحی که نجفقلی میرزا
از جریان اقامتشان در لندن در دو جلد تصنیف کرده است او راناطری
دقیق و در عین حال خوش باور نشان می دهد. شاید تحت آن شرایط،
نگریستن به اجتماع انگلستان از پشت عینک خوش باوری برای ایشان
امری اجتناب ناپذیر بوده است. نجفقلی میرزا نیز چون ایرانیان دیگری
که پیش از او به انگلستان سفر کردند خود را در جهانی تازه و غریب
می یافت و از مشاهده بسیاری چیزها که آنان را نیز تحت تأثیر قرار
داده بود غرق حیرت می شد: جاده های هموار که پر از کالسکه و
دلیجان اسبی بود؛ «پیاده روها» که در دو طرف خیابان صرفاً به عبور و
مرور عابران پیاده اختصاص داشت؛ سنگهای «میل شمار» کنار راه و
تابلو های راهنما، کانالها، پلها و مسافر خانه های راحتی که شبها در آنها
اقامت می کردند؛ و تونل زیر رود تیمز. در هیچ کجای دیگر شهزاده
مغازه هایی به این بزرگی و تجمل، و خانه هایی با چنین وسایل و تزیینات
زیبا ندیده بودند. چراغ گاز، میوه های گرمسیری پرورش یافته در
گلخانه، آب لوله کشی، روزنامه های یومیه، خدمات پستی، استفاده از
اسکناس، کارخانه های صنعتی، خطوط راه آهن که از لندن به همه نقاط
کشور منشعب می شد (و در مقایسه با ایام اقامت میرزا صالح پدیده
نوظهوری به شمار می آمد) همه، آنان را مبهوت می ساختند. نجفقلی
میرزا با لحنی ستایش آمیز و با ذکر جزئیات از نظام قضایی و نظام
پارلمانی دو حزبی انگلستان سخن می گوید و می نویسد که پادشاه همیشه
می تواند از توشیح لوایح مصوب پارلمان خودداری کند، «اما اگر
چنین کند عملی بر خلاف اراده ملت انجام داده است، از این رو چه از
لایحه تصویب شده خوش بیاید چه خوش نیاید آن را امضا

می‌کند». (۲۱) آزادیخواهی مردم انگلیس و الغای برده‌داری در مستعمرات او را تحت تأثیر قرار دادند. نجفقلی میرزا مؤسسات خیریه - بیمارستانها، نوانخانه‌ها و پرورشگاهها - را می‌ستاید و از نظام آموزشی کشور که با تکیه بر اصول اولیه خواندن و نوشتن و حساب همه را باسواد کرده است، «به طوری که هیچ شخصی وجود ندارد که خواندن و نوشتن بلد نباشد» با تحسین یاد می‌کند. (۲۲) نجفقلی میرزا که ظاهر آفق دیدش به قشر باریکی از جامعه مرفه محدود می‌شد که او و برادرانش در لندن با آن در تماس بودند همچنین ادعا می‌کند که همه حق رأی دارند. و احترامی که در انگلستان به طبقه نسوان گذاشته می‌شد به وضوح موجب شگفتی او را فراهم آورده بود: «شاهزاده‌ها، دوکها، وزیرها، لردها در برابرشان می‌ایستند و بالاترین مراتب افتخار و احترام را به ایشان تقدیم می‌کنند.»^{۱۴} (۲۳)

نجفقلی میرزا توجه داشت که انگلستان تا چه حد به معادن زغال سنگ خود متکی است، زغال سنگی که «برای همه اختراعاتی که به نیروی بخار به حرکت درمی‌آیند، اعم از کشتی و راه آهن و کارخانه، از ضروریات اولیه است.» (۲۴) مردم انگلیس در نظر او تاجران سرسختی بودند، سخت معتقد به وقت‌شناسی (به کمک ساعت‌های بزرگ نصب شده بر فراز برج کلیساها) و یگانه هدفشان حفظ صلح در جهان به خاطر برقرار ماندن تجارتشان بود که موجبات تشویق آن با احکام بیمه در برابر زیان فراهم آمده بود.

انگلیسیان مایلند که با همه قدرتهای خارجی روابط حسنه داشته باشند و آرزومند برقرار بودن صلح در تمامی جهان هستند... هدفشان جلوگیری از بروز جنگ است و حفظ آرامش در دنیا. سیاستشان از این قرار است که جنگ باعث از میان رفتن امنیت و سعادت مردم می‌شود و بازرگانی را متوقف می‌سازد و بهداد و ستد

۱۴) در «سفرنامه رضاقلی میرزا...» می‌خوانیم (ص ۵۸۵): «و خدمت زنان بر ایشان واجب و لازم است. امراء و وزراء، شاهزادگان و کبراء در مجالس در تزه زنان ایستاده خدمت زنان را در کمال تعظیم و تکریم بجای می‌آورند و در خدمت نسوان بر یکدیگر سبقت می‌جویند.» - م.

لطمه می‌زند و باعث از دست رفتن درآمد می‌شود. ولی اگر صلح در جهان برقرار بماند امتعه ایشان همواره مورد تقاضا خواهد بود و در ازای آن طلا دریافت خواهند داشت. با توجه به این اصل مهم، انگلیسی‌ها دارای هیئت‌نظارت بر بازرگانی هستند که وظیفه‌اش مراقبت از تجارت و تشویق آن است. (۲۵)

نجفقلی میرزا توانگری و پیشرفت کشور را مدیون تجارت آن و روحیه مبتکر مردمش می‌داند و البته مرهون آزادی و آسایشی که مردم زیر سایه آن زندگی می‌کنند و این وضع را با عقب‌ماندگی ملل ستم‌کشیده آسیا مقایسه می‌کند.

مهمترین دلمشغولی شاهزاده‌ها البته دادن ترتیباتی بود با دولت بریتانیا که امنیت آینده خودشان و خانواده‌شان را در تبعید و یا احیاناً دوباره در ایران تأمین کند. شاهزاده‌ها تمایلی به اقامت گزیدن در بریتانیا نداشتند و با گذشت هر هفته ببقرارشان برای بازگشت و پیوستن به مادر و برادرانشان که در بغداد مانده بودند زیادتر می‌شد. در آغاز امیدوار بودند که انگلیسی‌ها بتوانند محمدشاه را راضی کنند که اجازه بازگشت به ایران و برعهده گرفتن مناصبی در فارس و کرمان - جایی که پدر و عموی یاغی‌شان روزی حکم می‌رانده‌اند و مقتدرترین فرد بوده‌اند - به ایشان داده شود. اما در صورتی که این امر تحقق نمی‌یافت امیدوار بودند که دست کم املاک خانوادگی به آنان باز گردانده شود تا از درآمد آن خود و افراد تحت تکفل‌شان - که گفته می‌شد تعدادشان به حدود یکصد نفر می‌رسید - بتوانند در بغداد یا استانبول و یا جای دیگری به آرامی و فراغت زندگی کنند و «دیگر کاری به کار ایران نداشته باشند.» (۲۶)

وقتی شاهزاده‌ها به لندن رسیدند متوجه شدند که در آینده نزدیک امکان دست یافتن به هیچ‌یک از دوهدف ذکر شده وجود ندارد. از این‌رو در پایان ماه ژوئن / ربیع‌الاول رضاقلی میرزا نامه‌ای به‌لرد پالمستن نوشت و به او اطلاع داد که به جای آنکه به بغداد بازگردند و به انتظار نتیجه مذاکرات دولت بریتانیا با محمد شاه بنشینند تصمیم گرفته‌اند که بقیه ایام عمر را «در گوشه آرامی وقف خدمت به پروردگار

خود کنیم. با وجودی که بالاترین آرزوی ما همین است و بس، در عین حال مایل هستیم که بد لطف شما مستمری مختصری برای ما برقرار شود تا از هر گونه هم و غمی در آینده فارغ باشیم و هیچ گاه از حمایت دولت بریتانیا جدا نشویم.» رضاقلی میرزا در ادامه نامه خود نوشت که «ما مایل هستیم کاملاً از دولت ایران مستقل باشیم، و مادام العمر از حمایت دایمی دولت بریتانیا برخوردار بمانیم.» (۲۷)

در همین زمان شاهزاده‌ها عریضه‌ای هم به محمد شاه نوشتند و تقاضای عفو کردند و همچنین از او خواستند دستور بدهد سالانه مبلغی از طریق «مساعی جمیله» دولت انگلیس به آنان پرداخت گردد تا معاش خود و خانواده‌هایشان تأمین شود و بتوانند بقیه ایام عمر را در شهرهای مقدس نجف و کربلا مجاور باشند و «برای شکوه و جلال و سلامت اعلیحضرت دعا کنند.» (۲۸)

فریزر که نظراتش درباره ایران در وزارت امور خارجه مورد توجه قرار می‌گرفت حمایت از خواست شاهزاده‌ها را وجهه همت خود قرار داد. او نیز مثل بسیاری دیگر از مردمان همعصر خود سیاستهای توسعه طلبانه روسیه را بسان تهدیدی برای موقعیت بریتانیا در هندوستان می‌دید. فریزر استدلال کرد که روسیه با استفاده از شاهزاده‌ها بهانه خوبی برای «وارد کردن قوای خود در خاک ایران» (۲۹) خواهد داشت. در حالی که شاهزاده‌ها اگر در اختیار بریتانیا باشند به همان اندازه ارزشمند خواهند بود، چون روزی ممکن است کار لندن با مقامات تهران به نزاع بکشد. از این رو فریزر از دولت بریتانیا خواست که با استمداد شاهزاده‌های ایرانی با سخاوتمندی روبرو شود. فریزر در نامه‌اش به لرد پالمستن نوشت: «با فروتنی عرض می‌کنم که در وضع کنونی امور مشرق زمین، ارزش این افراد تقریباً معادل هر مقدار بذل مالی است که بر کشور تحمیل شود.» (۳۰) از هر چه گذشته ایشان می‌توانستند منابع خوبی برای کسب خبر باشند.

لرد پالمستن و دیگر وزرای کابینه احتمالاً نیاز چندانی به ترغیب نداشتند. دولت بریتانیا محمد شاه را دوست دلخواه خود نیافته بود. او

در عمل بیشتر «روس خواه» از آب درآمده بود تا «انگلیسی خواه»، و در اوایل سلطنت خویش به طور ناگهانی به خدمت افسران انگلیسی در اردوی تابستانی خود خاتمه داده بود. هرچند انگلیسی‌ها مایل نبودند بامحمد شاه دریفتند و اصرار داشتند که شاهزاده‌ها به‌او وفادار بمانند، اما ایشان حتماً با فریزر هم‌عقیده بوده‌اند که شاهزاده‌ها ورق باارزشی هستند که روزی ممکن است به کار آیند. به این ترتیب بود که در آخر ماه اوت/ اوایل جمادی‌الاول، یعنی کمتر از دو ماه پس از ورودشان به لندن، لرد پالمستن نامه‌ای به شاهزاده رضاقلی میرزا نوشت و به او اطلاع داد مادامی که شاه اموال ایشان را باز نگردانده و به ایشان اجازهٔ بازگشت به وطن را نداده و یا اینکه «در ازای آن» برایشان مقرر می‌نماید که برقرار نکرده است، دولت بریتانیا از تاریخ بازگشتشان به بغداد سالانه ۲،۰۰۰ لیره از طریق بالیوز خود در اختیار ایشان قرار خواهد داد - سالی یکهزار لیره برای رضاقلی میرزا و پانصد لیره برای هر یک از دو برادر دیگر «تا هر یک از شما بتوانید به راحتی دستگاه متوسطی برپا دارید که متناسب با همان زندگی آرام و توأم با گوشه‌گیری و فراغت باشد که از روی کمال عقل و خردمندی اظهار می‌دارید در صورتی که شاه دوباره شما را مورد لطف خود قرار ندهد از این پس مورد نظر شما خواهد بود... میل دارم آن نواب والا را مطمئن سازم که از نظر دولت بریتانیا هیچ کاری مطبوعتر از این نخواهد بود که آن نواب والا مساعی و توانایی‌های خود را مصروف حمایت از استقلال ایران و تحقق سعادت آن بنمایند.» (۳۱)

نواب والا رضاقلی میرزا در پاسخ لرد پالمستن نامه‌ای نوشت و به گرمی سپاسگزاری کرد، سپاسگزاری «به خاطر مسرت بی‌حد و حصری که ما از تصمیم شاهانه و سخاوتمندانهٔ اعلیحضرت احساس می‌کنیم، که در آن واحد موجب تحقق تمامی آمال ما در حدی بیش از خوشبینانه‌ترین توقعاتمان بوده است... خداوند اعلیحضرت پادشاه بریتانیا و دولت سخی آن را حفظ کند!» (۳۲)

در این میان تدارک برای بازگشت شاهزاده‌ها به بغداد ادامه داشت.

سه برادر در لندن کم‌حوصله شده بودند و بیقراری می‌کردند، مخصوصاً که با گذشت تابستان دوستان‌شان رهسپار خانه‌های بیلاقی خود در روستا می‌شدند. شاهزاده‌ها آرزومند بازگشت نزد خانواده‌های خود بودند و رضاقلی میرزا به زحمت می‌توانست دو برادر خود را آرام نگاه دارد، در حالی که رفتار نوکرهایشان هم به نوبهٔ خود، بیشتر در ارتباط با صرف مشروب و وزن‌بارگی، مسئله‌انگیز شده بود. شاهزاده‌ها به سادگی از تحمل شدائد يك مسافرت دریایی دیگر امتناع کردند، هرچند که دولت بریتانیا به خاطر ملاحظات مالی و امنیتی مایل بود آنان را از راه دریا بازگرداند اما سرانجام لرد پالمرستن موافقت کرد مخارج سفرشان را از راه زمینی تا بغداد بپردازد. به سفر و کنسولهای انگلیس در سر راهشان دستور داده شد در صورت لزوم به ایشان کمک کنند و جیمز فریزر مأموریت یافت که آنان را تا استانبول همراهی کند. وزارت امور خارجه پرداخت قرضهایی را که در لندن بالا آورده بودند - که تا پایان ماه اوت/ ۱۸ جمادی‌الاول به ۳۰۰ لیره سر می‌زد - بر عهده گرفت. روز سوم اوت/ ۲۰ ربیع‌الثانی به همراهی لرد پالمرستن در کاخ *سنت جیمز به طور خصوصی به حضور پادشاه رسیدند. يك ماه بعد، جمعیت به راستی عظیمی در مدخل هتل مای‌وارت گرد آمدند تا این شخصیت‌های محبوب را هنگام ترك لندن و عزیمت با دلیجان به سوی بندر دوور بدرقه کنند. به روایت فریزر «صحنهٔ خداحافظی شایستهٔ درج در داستانهاست!.. روبوسی و دست دادن تمامی نداشت. خانمها اشک می‌ریختند و از شدت هیجان نزدیک به غش و ضعف بودند و شاهزاده‌ها نیز در میان احوالات هیجان‌زدگی و همدردی، دست‌کمی از خانمها نداشتند.» (۳۳۷) به‌شهادت مطالبی که اسعدخیاط و رضاقلی میرزا نوشته‌اند شکی وجود ندارد که شاهزاده‌ها با احساس گرمی از امتنان به خاطر پذیرایی انگلیسی‌ها از آنان در مدت اقامتشان در انگلستان آن کشور را ترك گفتند.

سفر سه‌ماههٔ شاهزاده‌ها با کالسکهٔ اسبی از این سو به آن سوی اروپا به هیچ‌وجه سفر آسانی نبود، هرچند که همه‌جا با پذیرایی و

مهمان‌نوازی مقامات محلی مواجه می‌شدند. جمعاً نه نفر بودند که در دو کالسکه سفر می‌کردند. از يك طرف فریزر توانسته بود - چطورش بماند - موافقت وزارت امور خارجه را جلب کند زن و خواهر زنش (به جای يك خدمتکار زن) و نیز يك پیشخدمت انگلیسی را با خود همراه کند. از طرف دیگر سه شاهزاده بودند و اسعد خیاط مترجم و یکی از نوکران ایرانی، زیرا دونوکر دیگر قبلاً برخلاف میل خود با کشتی از بندر فالموت روانه شده بودند. نه مسافر در بندر * کاله از کشتی پیاده شدند و از طریق * لی بیتر به بروکسل سفر کردند و از آنجا از راه * کوبلینتس و فرانکفورت و وین رهسپار شهر * پیست و بوخارست شدند. در آنجا خبر شیوع طاعون در استانبول عزیمتشان را چند هفته به تأخیر انداخت. سرانجام به بندر * گالاتس کنار رود دانوب رسیدند و به علت بیماری نجفقلی میرزا باز مدتی معطل شدند. و بالاخره بایک کشتی بخاری اتریشی روز ۶ دسامبر ۱۸۳۶/۲۸ شعبان ۱۲۵۲ وارد استانبول شدند.

فریزر دستور داشت که پس از دادن ترتیبات لازم با مقامات دولت عثمانی برای ادامه سفر شاهزاده‌ها به بغداد که در آن زمان جزئی از امپراتوری عثمانی بود از استانبول به لندن باز گردد. این امر به هیچ وجه کار ساده‌ای از آب درنیامد. اشکال کار یا از طبیعت کُند و سنگین قرطاس‌بازی ترکها بود و یا آنسان که فریزر عقیده داشت از دسیسه‌چینی روسها. در گزارشی که فریزر برای پالمرستن فرستاد نوشت که روسها به پذیرایی گرمی که در لندن از شاهزاده‌ها شده بسیار بدگمان هستند و عقیده دارند که انگلیسی‌ها می‌خواهند از آنان برای خراب کردن نقشه روسها در شمال ایران استفاده کنند. فریزر در عمل بیش از دو ماه در استانبول ماند تا بالاخره از ترتیباتی که برای ادامه سفر شاهزاده‌ها داده شده بود ابراز رضایت کرد.

شاهزاده‌ها به سلامت به بغداد رسیدند و در حومه شهر منزل کردند. به روایت اسعد خیاط (که در استانبول با ایشان خداحافظی کرد تا به بیروت باز گردد و بقیه عمر را وقف خدمت به کلیسای

ارتدو کس کند) در آنجا از «ملاها و بزرگان ایرانی» (۳۴) که به زیارت کربلا و نجف آمده بودند پذیرایی می کردند. همچنین در بغداد در موقعیت مناسبی بودند که بتوانند تماس خود را با هواداران نشان در ایران حفظ کنند و از ایشان پیغامهای امیدوار کننده‌ای دریافت می داشتند. بزودی سه شاهزاده به جای گذراندن ایام در آرامش و فراغت (که قولش را به لرد پالمستن داده بودند) علیه محمدشاه به توطئه چینی مشغول بودند و می کوشیدند خانهای مقتدر بختیاری را با خود همراه کنند. رضاقلی میرزا در ازای برخوردار شدن از پشتیبانی انگلیسی‌ها^{۱۵} گزارشهای محرمانه‌ای از وضع ایران برای لرد پالمستن می فرستاد، و در آنها ادعا می کرد «همه مردم ایران از حکومت محمدشاه به جان آمده‌اند و در آستانه شورش هستند.» (۳۵) رضاقلی میرزا در عین حال قول داد که بدون اجازه لرد پالمستن قدمی برندارد. مقامات انگلیسی ظاهراً شاهزاده‌ها را در دسیسه چینی‌هایشان تشویق نمی کرده‌اند، هر چند که در سالهای ۳۹-۱۸۳۸/۵۵-۱۲۵۴ دو کشور بر سر هرات و مسائل دیگر در آستانه جنگ بودند (نگاه کنید به اوائل فصل ۹). با این همه، محمد شاه حق داشت که حمایت انگلیسی‌ها را از این شاهزادگان با سوءظن بنگرد، مخصوصاً که طبق مفاد عهدنامه انگلیس و ایران مورخ ۱۸۱۴/۱۲۳۰ تهران، دولت ایران می توانست از دولت بریتانیا متوقع باشد از هیچ پناهنده سیاسی که «بخوهد دشمنی کند و یساعی شود» حمایت نکند.

هنوز يك سال از ورود سه شاهزاده به بغداد نگذشته بود که نواب والا رضاقلی میرزا از لرد پالمستن تقاضا کرد مستمري خودش و برادرانش را افزایش دهد. وی حتی پیشنهاد کرد که هر سه نفر به لندن باز گردند تا در جلب موافقت پارلمان به وزیر امور خارجه کمک کنند. رضاقلی میرزا همچنین کوشید حمایت سرگور اوزلی را در این امر جلب

۱۵) رضاقلی میرزا در «سفرنامه...» از قرار و مدارى که با دولت انگلستان گذاشته است تنها يك جمله می نویسد: «... قرارى چند فیما بین این جانب و دولت انگلستان گذاشته شد که ثمر آن انشاءالله بعد از وقوع نوشته خواهد شد.» (ص ۵۰۶) - م.

کند ولی اوزلی که معمولاً برای کمک به دوستان ایرانی خود آماده بود به رضاقلی میرزا گفت - همان طور که لرد پالمستن گفته بود - که امکان موافقت پارلمان با افزایش مستمری ایشان به هیچوجه وجود ندارد، چون «مقدار قرضه ملی ابعاد غول آسایی پیدا کرده است.» (۳۶) ده سال بعد رضاقلی میرزا بار دیگر از لرد پالمستن تقاضای افزایش مستمری‌شان را کرد و باز طرفی نسبت.

در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲ وقتی لرد پالمستن بعد از پنج سال خانه نشینی بار دیگر به وزارت امور خارجه بریتانیا منصوب شد، رضاقلی میرزا بدون فوت وقت به او تبریک گفت و خواستار ادامه حمایت بریتانیا از خود و برادرانش گردید. این حمایت مدتها ادامه یافت و سفیر انگلیس در تهران هر چند وقت یکبار وساطتشان را می کرد و برای حل و فصل مسائل مربوط به اموال یا دیگر امور شخصی آنها می کوشید. در مقابل، ده سال بعد که چارلز* ماری وزیر مختار انگلیس در تهران تصمیم به قطع رابطه با ایران گرفت و بساط خود را برچید و به بغداد برد، نواب والا رضاقلی میرزا خانه بزرگ خود را در آن شهر به رایگان در اختیار او گذاشت و تیمور میرزا که هنوز شکارچی پرشوری بود ماری را همراه خود برای شکار آهو با باز و تازی به بیابان برد.

در سال ۱۸۴۶/۱۲۶۲، اگر نگوییم زودتر، دیگر سه شاهزاده تبعیدی همه امیدشان را برای برپا کردن قیامی به نفع خود در ایران از دست داده بودند. در غیر این صورت دولت ایران تقاضای دولت بریتانیا را دال بر اینکه سه شاهزاده به جای آنکه طبق مفاد عهدنامه جدید ایران و عثمانی به بورس نقل مکان کنند همچنان اجازه اقامت در بغداد و اجازه رفتن به زیارت مشهد را داشته باشند رد می کرد و نمی پذیرفت. ولی هنگام مرگ محمدشاه در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ لرد پالمستن به عنوان یک اقدام احتیاطی به بالیوز انگلیس در بغداد دستور داد که شاهزاده‌ها و طرفدارانشان را از هرگونه اقدامی برحذر دارد، چون دولتهای بریتانیا و روسیه هر دو از ادعای پسر ارشد محمد شاه، ناصرالدین میرزا حمایت می کردند، و در این حال «هر کوششی که از جانب رقبا به عمل

آید به ناچار بی‌ثمر خواهد بود.» (۳۷)

پس از جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت، موقعیت شاهزاده‌ها بهتر شد. یکی از پسران رضاقلی میرزا [نوذر میرزا] موفق شد املاک وسیع خانوادگی را در فارس بازپس بگیرد، و یکی از دخترانش که معروف است «فوق‌العاده زیبا و قشنگ» (۳۸) بود در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۹ به اردوگاه تابستانی ناصرالدین شاه در سلطانیه فرستاده شد و می‌گویند که جای سوگلی حرم پادشاه را اشغال کرد. در سال ۱۲۷۷/۱۸۶۰ رضاقلی میرزا سفر کوتاهی به تهران کرد و همچنین نامه‌ای به لرد پالمستن نوشت و خواستار ادامه دریافت مستمری خود شد، چه در بغداد اقامت داشته باشد و چه در تهران. دو سال بعد ناصرالدین شاه از رضاقلی میرزا و برادرش تیمور میرزا دعوت کرد (نجفقلی میرزا ظاهراً مدتی قبل مرده بود) به تهران سفر کنند. بدبختانه رضاقلی میرزا در بین راه [در قلعه حاجی کریم] نزدیک کرمانشاه درگذشت، ولی تیمور میرزا به دارالخلافه رسید و سرپرستی قوشخانه سلطنتی به او سپرده شد و کتابی درباره این پرندگان شکاری نوشت که هنوز هم اثر معتبری محسوب می‌شود.^{۱۶} یک جهانگرد انگلیسی که تیمور میرزا را در سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ در تهران ملاقات کرد وی را «یکی از پرشورترین شکارچیان ایران» (۳۹) توصیف می‌کند. تیمور میرزا چند سال بعد در سن شصت و شش سالگی درگذشت.

۱۶) کتاب تیمور میرزا درباره پرندگان شکاری «بازنامه ناصری» نام دارد که در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸ در تهران به صورت چاپ سنگی به طبع رسیده است. این کتاب به انگلیسی هم ترجمه شده. مترجم آن سرگرد فیلوت (D. C. Philot) انگلیسی است که در فاصله سالهای ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ کفیل کنسولگری انگلیس در شهر کرمان بوده. ترجمه انگلیسی «بازنامه» در سال ۱۹۰۸ به طبع رسیده است. م.

www.iran-archive.com

سه ماموریت دیپلماتیک

۱ سوابق امر

در طول قرن نوزدهم روابط سیاسی انگلستان و ایران دوبار قطع شد، بار اول در سال ۱۸۳۸ میلادی / ۱۲۵۴ هجری قمری و بار دیگر در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲. در هر دو مورد انگلیسی‌ها نه تنها سفارت خود را از تهران برچیدند بلکه جزیره خارگ را هم اشغال کردند تا دولت ایران را در فشار بگذارند. علاوه بر این در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ به ایران اعلان جنگ دادند و در خاک اصلی ایران نزدیک بوشهر قوا پیاده کردند و نیروهای ایرانی را در چند مضاف یکطرفه شکست دادند. در هر دو مورد ایرانیها تحقیر شدند و سرانجام اجباراً با اعزام نمایندگان ویژه‌ای کوشیدند از طریق مذاکره، حکومت بریتانیا را به برقراری دوباره روابط حسنه با متحد پیشین خود راضی کنند.

هم در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ و هم در سال ۱۸۵۶/۱۲۷۲ مخالفت انگلیسی‌ها با علاقه ایرانیها به بازپس گرفتن شهر باستانی هرات که در آن زمان در تصرف افغانها بود هسته اصلی اختلاف طرفین را تشکیل می‌داد. اما در هر دو مورد حوادث دیگری نیز در کنار مسئله هرات باعث دامن زدن به آتش کینه و نفرت شده بود و راههای پایان دادن

به اختلاف را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌ساخت. در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ بازداشت چاپار ایرانی سفارت، اهانت‌هایی که ادعا می‌شد بر بالیوز انگلیسی مقیم بوشهر وارد آمده است و مناقشه‌ای که بر سر تصرف يك خانه در تهران در گرفته بود از جمله موارد اصطکاک بین طرفین بود. ایرانیها به نوبه خود چگونگی وقوع این حوادث را به نوع دیگری روایت می‌کردند و دعاوی انگلستان را برای رفع خسارت و اهانت قبول نداشتند. در سال ۱۸۵۵/۱۲۷۲ بین چارلز* ماری سفیر انگلیس و [میرزا آقاخان نوری] صدراعظم وقت دعاوی شدیدی در گرفت: بر سر يك میرزای ایرانی که چارلز ماری قصد استخدامش را داشت و بر سر همسر میرزا که به ادعای صدراعظم با چارلز ماری روی هم ریخته بود. اختلاف کهنه‌ای هم بر سر حمایت سفارت انگلیس از برخی اتباع ایران بین طرفین وجود داشت. از دیدگاه امروز این مسائل جنبی نسبتاً کم‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما در آن زمان هر کدام اهمیت زیادی از لحاظ حفظ آبرو و اعتبار طرفین داشت و به نحو تفکیک‌ناپذیری با مسئله هرات جوش خورده بود.

ایرانیها حق داشتند که از رویه انگلیسی‌ها در مورد هرات غرق حیرت بشوند. به‌هنگام مأموریت سفارت مهدی‌علی‌خان [بهادر جنگ] به ایران، که چند و چونش را در فصل دوم شرح داده‌ایم، انگلیسی‌ها به وضوح علاقه چندانی به شهر هرات نداشتند و حتی ایرانیها را تشویق کردند به آن حمله کنند، تا زمان شاه افغان را از اجرای نقشه‌هایش در پنجاب باز دارند. چندی بعد که عهدنامه انگلستان و ایران در سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ به امضا رسید، دولت بریتانیا در آن رسماً متعهد شد که در مناقشات بین ایران و افغانستان مداخله نکند مگر آنکه هر دو طرف از آن دولت تقاضای پادرمیانی کنند. اما در اوایل دهه ۱۸۳۰/۱۲۴۷ وحشت فزاینده انگلیسی‌ها از آنچه تهدید روسها نسبت به هندوستان خوانده می‌شد، موجب ارزیابی دوباره موقعیت و تغییر شدیدی در موضع انگلیسی‌ها گردید. از آن زمان به بعد شهر هرات از نظر انگلیسی‌ها يك دژ حیاتی در خط استحکامات خارجی هندوستان محسوب

شد. و اگر این شهر به دست ایرانیها می‌افتاد، به گمان سیاستمداران انگلیسی این امر به صورت اجتناب‌ناپذیری به رخنهٔ نفوذ روسها در منطقهٔ جنوب کوههای هندوکش منجر می‌شد. از این رو یک رکن مهم از ارکان سیاست خارجی بریتانیا این شد که از سقوط شهر هرات و افتادن آن به دست ایرانیها، درست در زمانی که زمامداران ایرانی برای جبران اراضی از دست رفتهٔ خود در آذربایجان و قفقاز متوجه هرات و سیستان می‌شدند، جلوگیری به عمل آورند.

در سال ۱۸۳۳/۱۲۴۹ انگلیسی‌ها کوشیده بودند ایرانیها را از لشکر کشی به هرات بازدارند ولی موفق نشده بودند. در آن زمان، مرگ نابهنگام ولیعهد عباس میرزا باعث شد که پسرش شاهزاده محمد میرزا که فرماندهی نیروهای محاصره کنندهٔ شهر را برعهده داشت دستور بازگشت بدهد تا موقعیت خودش را در وطن تثبیت نماید. یک سال بعد محمد میرزا پس از مرگ پدر بزرگش به پادشاهی رسید. سه سال پس از آن محمد شاه با وجود مخالفت انگلیسی‌ها بار دیگر به هرات لشکر کشید و شهر را در محاصره گرفت، ولی این بار به علت فشار شدید انگلیسی‌ها مجبور به انصراف از نیت خود گردید. ایسن نقض آشکار تعهدی بود که انگلیسی‌ها در عهدنامهٔ ۱۸۱۴/۱۲۲۹ تهران کرده بودند، مبنی بر اینکه از دخالت در مناقشات بین ایران و افغانستان خودداری کنند مگر آنکه طرفین دعوا آنان را به میانجیگری بخوانند.

وزیر مختار بریتانیا در تهران در آن هنگام دکتر جان مکینیل بود که از سردمداران مکتب سیاست ضد روسیه محسوب می‌شد. او همچنین با ایرانیان آشنایی نزدیک داشت، چون از سال ۱۸۲۱/۱۲۳۶ که به عنوان معاون پزشک سفارت به ایران آمده بود، مأموریتش مداوماً تمدید شده بود. در سالهای بعد، دکتر مکینیل در مذاکراتی که به عقد پیمان ترکمان‌چای منجر شد و به موجب آن ایرانیها در ازای صلح با روسها اراضی باقیماندهٔ خود را در شمال رود ارس از دست دادند و غرامت سنگینی نیز به روسها پرداختند نقش مهمی بازی کرد. دکتر مکینیل شخصیت تحکّم‌آمیزی داشت و به حفظ موقعیت بریتانیا

در آسیا سخت معتقد بود. در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ که محمد شاه تدارک لشکرکشی به هرات را آغاز نمود، مکنیل افسران انگلیسی وابسته به هیئت نظامی بریتانیا را از همراهی سپاهیان ایران منع کرد. سپس به خاطر ترغیب محمد شاه به فراخواندن نیروهای خود شخصاً به اردوی همایونی در بیرون شهر هرات رفت و در فاصلهٔ مه/صفر تا ژوئن ۱۸۳۸/ربیع الثانی ۱۲۵۴ طی ملاقاتهایش با شاه خواستهای خفت‌آور دولت بریتانیا را یکی پس از دیگری ابلاغ کرد: فرا خواندن سپاهیان ایران از هرات؛ مجازات کسانی که مسبب دستگیری چپار سفارت بوده‌اند؛ عزل حاکم بوشهر و غیره. در همین زمان، مکنیل از شاه خواست فرمانی صادر کند که در آن دولت ایران حق دستگیری و تنبیه مستخدمان سفارت انگلیس را بدون مراجعه به سفیر انگلیس از خود سلب نماید. او همچنین خواستار عقدیک عهدنامهٔ بازرگانی بین انگلیس و ایران شد که در آن حقوق کنسولی اعطا شده به روسها، به انگلیسی‌ها نیز عیناً تفویض گردد.

محمد شاه در آغاز با درخواستهای مکنیل موافقت کرد ولی بعد با تکیه بر پشتیبانی روسها زیر قول خود زد. واکنش دکتر مکنیل در برابر عهدشکنی پادشاه، قطع روابط دیپلماتیک و انتقال هیئتهای سیاسی و نظامی بریتانیا به قلمرو عثمانی بود. قبل از انجام این کار، مکنیل یکی از افسران خود را که سرهنگ چارلز* استادارت نام داشت در ماه اوت ۱۸۳۸/جمادی‌الاول ۱۲۵۴ نزد شاه فرستاد تا به او اعلام دارد که اشغال اراضی افغان توسط ایران از نظر دولت بریتانیا یک عمل خصمانه محسوب می‌شود و از این‌رو نیروهای انگلیسی در جزیرهٔ خارگ در خلیج فارس پیاده شده‌اند و آمادهٔ حمله به خاک اصلی ایران هستند، مگر اینکه نیروهای ایران از هرات عقب‌نشینی کنند. این اتمام حجتی بود که سرانجام شاه را وادار به تسلیم کرد و روز ۹ سپتامبر/۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۵۴ سپاهیان ایران از محاصرهٔ هرات دست کشیدند. محمد شاه از آن پس دکتر مکنیل را شخصاً مسؤول شکست و تحقیر خود می‌دانست.

اما دعوای دولت بریتانیا با محمد شاه به همینجا خاتمه نیافت. انگلیسی‌ها بالاخص از بازداشت چاپار سفارت عصبانی بودند و این کار را يك مورد آشکار نقض قوانین و رسوم معمول بین‌دول می‌دانستند. از این‌رو شاه را باید به خاطر اهانتی که به شرف ملی بریتانیا وارد آمده بود مجبور به معذرت‌خواهی و جبران مافات می‌کردند تا همهٔ مردمان قارهٔ آسیا به رأی‌العین ببینند که دست‌کم گرفتن دولت بریتانیا هیچ سودی ندارد.

۴ مأموریت سفارت حسین‌خان آجودان‌باشی به لندن، ۱۸۳۹/۱۲۵۵

ایرانیها هنوز در لندن سفیر مقیم نداشتند. پس از سه سلطنت رسیدن ملکهٔ ویکتوریا در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ به محمد شاه یادآوری شد که به پیروی از رسوم جاری خوب است نمایندهٔ مخصوصی به لندن اعزام دارد تا مراتب تسلیم دولت ایران را به مناسبت مرگ پادشاه پیشین به اطلاع پادشاه جدید برساند و در ضمن جلوس خود وی را نیز تبریک بگوید. محمد شاه یکی از رجال آذربایجانی را که حسین‌خان آجودان‌باشی نام داشت [و بعداً به «نظام‌الدوله» ملقب شد] و سردهستهٔ سیاستمداران «انگلیسی‌خواه» دربار به شمار می‌رفت برای این مأموریت برگزید. اما انگلیسی‌ها ارزش زیادی برای حسین‌خان قائل نبودند؛ می‌گفتند که حسین‌خان چهارمین چاخان بزرگ ایران است.

در مدتی که حسین‌خان در تدارک سفر بود روابط بین دو کشور بر سر مسئلهٔ هرات و مسائل دیگر به اندازه‌ای تیره شد که لرد پالمرستن وزیر امور خارجه به صاحب‌منصبان انگلیسی مستقر در سفارتخانه‌های سر راه دستور داد به حسین‌خان آجودان‌باشی اطلاع دهند که تا اختلافات فی‌مابین حل نشده نه ملکه و نه اولیای دولت بریتانیا هیچ‌کدام قادر به پذیرفتن و مذاکره با او نخواهند بود. همچنین به افسران

توپخانه سلطنتی در بنادر دوور و فالموت و نیز در برج لندن دستور دادند که هر گاه حسین‌خان از کشتی پیاده شود از شلیک تیرهای توپ‌ی که معمولاً به احترام ورود ایلچی‌های کشورها شلیک می‌شد خودداری کنند. با این وجود در ماه ژانویه ۱۸۳۹/ شوال ۱۲۵۴ مقامات وزارت امور خارجه که گمان می‌کردند رفع اختلاف با ایران نزدیک است از جیمز بیلی فریزر که در آن زمان در اسکاتلند اقامت داشت دعوت کردند به هنگام ورود حسین‌خان آجودان‌باشی مهمانسداری او را در ازای دریافت حق‌الزحمه‌ای معادل سه «گینی» در روز به‌اضافه مخارج مسافرت برعهده بگیرد. و در همین هنگام براساس سابقه‌ای که سفر میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به انگلستان چند سالی زودتر ایجاد کرده بود، اولیای وزارت امور خارجه در فکر اتخاذ خط‌مشی‌های خود در برابر فرستاده جدید پادشاه ایران بودند. لرد پالمستن که اعتقادی به خوش خدمتی در برابر بیگانگان نداشت، حکم کرد کارهایی که در سال ۱۸۱۹/۱۲۳۴ انجام گرفته به درد همان سالها می‌خورده و «در این روز و ایام از آن قبیل کارها نمی‌توان کرد. سفیر ایران باید فرنگی شود... سفیر ایران وقتی که پذیرفته شود مثل هر سفیر دیگری پذیرفته خواهد شد... باید اعتراف کنم که من نسبت به درست بودن پرداخت هزینه‌های او تردید دارم. نمی‌دانم شاه ایران برای انگلستان چه کرده است که به او این حق را می‌دهد سفیری را که ما دعوت نکرده‌ایم و تمایلی هم به اعزام او نداشته‌ایم سر مردم انگلیس خراب کند. من شدیداً مایلیم به سفیر ایران بگویم باید همان کاری را بکند که همه سفیران سلاطین معظم‌تر از شاه ایران می‌کنند.» (۱)

حسین‌خان در راه خود به لندن در نیمه ماه فوریه ۱۸۳۹/ ذی‌الحجه ۱۲۵۴ به شهر وین رسید. و جان *میلبنک وزیر مختار بریتانیا فوراً به دیدنش رفت. میلبنک پس از آنکه [مسیو جبرئیل] مترجم ایرانی حسین‌خان را که عقیده داشت جاسوس روسهاست با اصرار از اتناق بیرون فرستاد به حسین‌خان هشدار داد که اگر به انگلستان برود قادر به ملاقات با اولیای دولت بریتانیا نخواهد بود. سفیر ایران در این

وقت به میلبنک اعتراف کرد که غرض اصلی او از سفر این است که شکوه‌های محمد شاه را از رفتار دکتر مکنیل به گوش ملکه برساند و خواستار فراخواندن او بشود. حسین‌خان توضیح داد مادامی که مکنیل که «شاه را روسیاه کرده است در ایران است» امکان برقراری دوباره روابط صمیمانه با انگلستان به هیچ وجه وجود ندارد. «در دل شاه کینه عمیقی نسبت به مکنیل به وجود آمده است.» (۲) حسین‌خان گفت که حامل نامه‌ای است به خط شخص محمد شاه خطاب به ملکه که در آن از گزارش‌های خلاف واقعی که مکنیل از حوادث مورد اختلاف به دولت انگلستان داده شکایت شده است.

محمد شاه به حسین‌خان دستور داده بود سعی کند حمایت اتریشی‌ها و فرانسویان را در امر احضار مکنیل جلب کند. شکایتهای پادشاه از سفیر انگلیس به دولتهای روسیه و عثمانی نیز اطلاع داده شده بود. این بود که حسین‌خان به حضور امپراتور اتریش رسید و پرنس مترینیخ صدراعظم و وزیر امور خارجه اتریش را وادار کرد نامه‌ای به لرد پالمرستن بنویسد و موضع ایرانیها را تشریح کند. این نامه به هیچ وجه در آهن سرد لرد پالمرستن اثر نکرد و او آن را با این اظهار نظر که «از اول تا آخر تحریف و قلب حقایق مربوطه است» (۳) برای وزیر خارجه اتریش پس فرستاد. و در همین وقت به میلبنک دستور داد به اطلاع حسین‌خان برساند که اولیای دولت بریتانیا کمال اعتماد را به دکتر مکنیل دارند و مادامی که شرایط انگلستان به شرحی که توسط مکنیل در اردوگاه خارج از شهر هرات به عرض محمد شاه رسیده برآورده نشود برسر تصمیم خود مبنی بر خودداری از پذیرفتن نماینده پادشاه باقی هستند.

در زمانی که حسین‌خان هنوز دروین اقامت داشت لرد پالمرستن نامه‌ای از [میرزا مسعود] وزیر امور خارجه ایران دریافت داشت که در آن به او اطلاع داده می‌شد حسین‌خان آجودان‌باشی عازم انگلستان است. وزیر امور خارجه هرچند در نامه خود مکنیل را به باد انتقاد گرفته بود، اما با عبارات پرآب و تاب لرد پالمرستن را از احساسات

مودت‌آمیز دولت ایران نسبت به انگلستان مطمئن می‌ساخت. لرد پالمستن تحت تأثیر قرار نگرفت و با لحن بسیار سردی به نامه وزیر امور خارجه ایران پاسخ داد.

در پاسخ، اینجانب باید به اطلاع میرزا مسعود برساند که درباب احساسات مودت‌آمیز دولت ایران، رسم دولت بریتانیای کبیر بر این است که احساسات دول خارجه را برحسب رفتاری که این دول درپیش می‌گیرند بستجد و نه برحسب زبانی که سقرای این دول به کار می‌برند. و رفتار دولت ایران نسبت به بریتانیای کبیر در ایام اخیر در موارد متعدد به اندازه‌ای خصمانه و در برخی موارد به قدری اهانت‌آمیز بوده است که اگر دولت ایران مایل باشد دولت بریتانیا را از وجود احساسات مودت‌آمیز خود نسبت به بریتانیای کبیر مطمئن سازد با تغییر رفتار ایران بهتر از مأموریت سفارت حسین‌خان به این هدف خواهد رسید.

علاوه بر این لرد پالمستن به وزیر امور خارجه ایران اطلاع داد که دکتر مکنیل از حمایت کامل دولت بریتانیا برخوردار است و تا روزی که «شاه به وعده‌های خود وفا نکرده است دولت بریتانیا نه حسین‌خان و نه هیچ سفیر دیگری را نخواهد پذیرفت.» (۴)

در این میان حسین‌خان بیچاره که می‌ترسید اگر مأموریتش به نتیجه نرسد جانش در خطر باشد تصمیم گرفت به پاریس نقل مکان کند. فرانسویها به او کمک چندانی نکردند و لرد *گرانویل سفیر کبیر بریتانیا در فرانسه از ملاقات با او خودداری کرد، هرچند که مکاتباتی بینشان رد و بدل شد. حسین‌خان در مدتی که در پاریس بود دستور - عملهای تازه‌ای به همراهی نامه‌های جدیدی که محمد شاه و وزیر امور خارجه به ملکه ویکتوریا و لرد پالمستن نوشته بودند دریافت داشت. او که از لحن نامه‌های جدید دلگرم شده بود آنها را برای لرد گرانویل فرستاد و از او خواست آنها را به دست لرد پالمستن برساند و همچنین اعلام کرد که شخصاً به طور خصوصی به انگلستان سفر می‌کند، به این امید که بعد از ترجمه و خوانده شدن نامه‌ها بتواند رسماً بامقامات انگلیسی ملاقات کند. حسین‌خان در اوایل ماه ژوئن/ربیع الاول بدون همراهان خود از کانال مانس عبور کرد و در بندر دوور از کشتی

پیاوده شد؛ در لندن در هتل شیک و مد روز «مای وارت» اتاق گرفت و از آنجا روز ۷ ژوئن/۲۴ ربیع الاول نامه‌ای به لرد پالمستن نوشت مبنی بر اینکه پیام پادشاه حاوی معذرت‌خواهی‌ها و توضیحاتی است که او امیدوار است اسباب ترضیه خاطر دولت بریتانیا را فراهم بیاورد. از این رو خواستار دادن ترتیبات لازم برای ترجمه نامه‌ها شد. وزارت امور خارجه برای این منظور میرزا ابراهیم [شیرازی] را با عجله از کالج هند شرقی در هیلی‌بری به لندن احضار کرد.^۱

هرچند محمد شاه در نامه خود به ملکه ویکتوریا تقصیر سوء تفاهمات فیما بین را به گردن دکتر مک‌نیل انداخته بود، اما در مورد قضیه چاپار خودش را آنقدر کوچک کرده بود که بنویسد «خاطر مبارک ما متأسف و متأثر گشت» (۵). هم محمد شاه و هم وزیر امور خارجه علاقه شدید خود را به عقدیک پیمان اتحاد بین ایران و انگلستان نیز اظهار داشته بودند.

لرد پالمستن پس از خواندن ترجمه میرزا ابراهیم از نامه محمد شاه در حاشیه آن نوشت که «حاضر است نامه شاه را در مورد معذرت‌خواهی برای قضیه چاپار کافی بداند.» اما این فقط «یک فقره از چندین

(۱) روایت مؤلف در اینجا با آنچه ایرانیان نقل کرده‌اند در دو مورد اختلاف دارد: اول در مورد تسلیم نامه محمد شاه به انگلیسیان. حسین‌خان آجودان‌باشی خود می‌گوید به لرد پالمستن نوشت: «چون بنده درگاه را قبول سفارت نکردید خلاف قاعده و ترتیب است که نامه همایون پادشاهی و نوشته‌جات دولتی را به شما تسلیم کنم، مع‌هذا ترجمانی که در خدمت شما مورد اعتماد و امانت است مأمور و روانه نمایید که آنها را ترجمه و به ملاحظه آن جناب برساند.» («شرح مأموریت آجودان‌باشی»، ص ۴۰۲) پس حسین‌خان نامه‌ها را به لرد گرانویل یا لرد پالمستن تسلیم نکرده بلکه تنها اجازه داده است میرزا ابراهیم شیرازی آنها را در لندن خوانده و ترجمه کند. دوم آنکه حسین‌خان به تنهایی به انگلستان سفر نکرده بلکه چندتن از همراهانش را با خود برده است. عبدالفتاح‌خان گرمودی معاون و وقایع‌نگار هیئت اعزامی می‌نویسد: «هیجدهم شهر ربیع‌الاول آجودان‌باشی و بنده درگاه و مسیو جیرئیل ترجمان اول و دونفر نوکر اعزامی انگریز شدیم.» (همان کتاب، ص ۳۷۵) - م.

فقره‌ای است که نیاز به حل و فصل دارد.» (۶) لرد پالمستن همچنین از موضع رفیع خود يك قدم پایین آمد و به ملاقات خصوصی با حسین خان در منزل خودش واقع در خیابان *استان هوپ رضایت داد. این دیدار در روز ۱۹ ژوئن / ۶ ربیع‌الثانی صورت گرفت و با آنکه نزدیک چهار ساعت طول کشید به هیچگونه توافقی نینجامید. جیمز فریزر برای ضبط جریان مذاکرات در جلسه حضور داشت. لرد پالمستن به توصیهٔ دکتر مکنیل (که اینک به لندن بازگشته بود) در سخنگیری بر سفیر ایران همچنان پای فشرد و در هیچ مورد حاضر به گذشت نشد و تحت تأثیر روایت سفیر ایران از جریان ماوقع قرار نگرفت. و با آنکه قبلاً نظر دیگری ابراز داشته بود، اینک به حسین خان گفت که معذرت شاه برای بازداشت چاپار کافی نیست و به همین خاطر نمی‌تواند آن را برای ملکه بفرستد. و البته تمام موارد دیگر شکایت انگلیس به قوت خود باقی است. حسین خان که عمیقاً دلخور شده بود دعوت به صرف شام با لرد پالمستن را که قبلاً پذیرفته بود اینک رد کرد و به گلایه گفت که وزیر امور خارجهٔ انگلیس حتی حاضر نشده «با آن درجه‌ای ازدقت که اهمیت مسائل مطروحه اقتضای آن را داشته» به حرفهای او گوش بدهد. او همچنین به لرد پالمستن یادآور شد که محمد شاه هنگامی که در پائیز سال قبل دستور عقب‌نشینی از هرات را به سپاهیان خود داده بود «منحصراً و صرفاً» (۷) به خواست انگلیسی‌ها عمل کرده بود.

هرچند حسین خان حتماً در این وقت متوجه شده بود که امید چندانی برای جلب رضایت لرد پالمستن قوی شوکت وجود ندارد تصمیم گرفت حتی در این حال که همهٔ ورقهای برنده در دست حریف است به کوشش خود ادامه دهد. پس با سرگور اوزلی که همه‌می‌دانستند علاقهٔ خاصی به ایرانیها دارد و از سیاست اخیر بریتانیا نسبت به ایران ناراضی است تماس گرفت. اوزلی قبول کرد که از جانب حسین خان پادرمیانی کند و از لرد پالمستن خواست که نامهٔ محمد شاه را بپذیرد و اجازه بدهد که حسین خان به حضور ملکهٔ ویکتوریا برسد و مراتب

معذرت پادشاه را برای بازداشت چاپار (مهمترین مسئله مورد اختلاف) معروض بدارد و «هدایای شاهانه را تقدیم خاك پای همایونی کند» (۸) و دست خالی به وطنش برنگردد. لرد پالمستن به هیچ وجه حاضر به تخفیف نشد و به سرگور اوزلی گفت که نامه محمد شاه حاوی «مطالب غیرقابل قبولی» است و علاوه بر این مسائل مورد اختلاف دیگری نیز هست و از همه بالاتر «پذیرفتن يك معذرتخواهی شفاهی و يك بغيچه شال به عنوان غرامت برای يك اهانت شدید و تعمّدی که در مقابل انظار همه مردم جهان انجام گرفته امری خواهد بود مغایر شرف و عزت تاج و تخت بریتانیا و زیان آور برای منافع بریتانیا در آسیا و اروپا.» (۹)

لرد پالمستن موافقت کرد که قبل از عزیمت حسین خان آجودان باشی يك بار دیگر با او ملاقات کند. قرار شد این دیدار روز ۱۳ ژوئیه ۱/ جمادی الاول در خانه واقع در خیابان استان هوپ صورت بگیرد. دوز پیش از این تاریخ يك تذکاریه طولانی و رسمی از طرف وزارت امور خارجه بریتانیا به حسین خان در هتل مای وارت تسلیم شد که فهرست آشنای موارد شکایت انگلستان از ایران و علاوه بر آن شرایط سخت و خفت آمیز دولت بریتانیا برای تخلیه جزیره خارگ از سپاهیان انگلیسی و برقراری دوباره روابط دیپلماتیک به تفصیل در آن درج شده بود. لحن سخت و بی گذشت تذکاریه نشان دهنده لبریز شدن کاسه صبر دولت انگلستان و نحوه آمرانه رفتار لرد پالمستن با دول کوچکی بود که جرئت می کردند دولت فخیمه را دست کم بگیرند. آخرین بند تذکاریه موارد گوناگون منازعه طرفین را برمی شمارد:

اول آنکه کتباً از دولت بریتانیا برای آنچه در مورد چاپار سفارت پیش آمده معذرتخواهی شود و هیچگونه مطلب غیرقابل قبولی نامه اعتذاریه را همراهی نکند. این نامه را می تواند صدراعظم، حاجی [میرزا آقاسی] و یا اگر شاه ترجیح می دهد شخص شاه به ملکه بنویسد.

دوم آنکه فرمانی در ایران صادر و منتشر شود و نسخه ای از آن را برای دولت بریتانیا بفرستند که در آن حفاظت همه کسانی که در خدمت سفارت بریتانیا هستند

اعم از بریتانیایی یا ایرانی یا از ملل دیگر تضمین شود. این فرمان باید منطبق با مفاد تذکریه‌ای باشد که در تاریخ ۴ ژوئن ۱۲/۱۸۳۸ ریبیخ‌الاول ۱۲۵۴ از جانب سرجان مکینیل به پادشاه تسلیم شده است.^۲

سوم آنکه غوریان و جاهای دیگری در افغانستان که توسط سپاهیان ایران تصرف شده‌اند تخلیه و به افغانها بازگردانده شوند.

چهارم آنکه دولت ایران به خاطر کوشش سرلشکر *سمینو [صمینف] برای بیرون راندن سرگرد تاد از خانه‌ای که شاه در اختیارش قرار داده بود کتباً معذرتخواهی کند.

پنجم آنکه همه افرادی که در حمله به شخص و اموال دلال دفتر نمایندگی بریتانیا در بوشهر در ماه نوامبر / شعبان گذشته دخالت داشته‌اند تشبیه شوند.

ششم آنکه حاکم بوشهر [شیخ‌نصر] که در جریان اهانت اخیر به سرف. *میتلند دربار بریتانیایی مقصر است از حکومت عزل گردد و علت عزلش از طرف دولت ایران رسماً اعلام شود.

هفتم آنکه دعاوی سرهنری بیتن در مورد کارگاه استخراج آهن واقع در قراداغ [ترجمه فارسی: قراچهداغ] پرداخت شود.

هشتم آنکه مطالبات افسران بریتانیایی [هیئت نظامی] پرداخت شود.

نهم آنکه مقارن برقراری دوباره روابط دیپلماتیک بین دو کشور يك عهدنامه بازرگانی بین بریتانیای کبیر و ایران منعقد شود.^۳

و اگر همه این مطالب تازه، کافی نبود، در پایان تذکریه توجه حسین‌خان به این نکته جلب شده بود که او در نامه خودش به لرد پالمستن از ملکه ویکتوریا با استفاده از عنوان پست‌تر «ملکه» نام

(۲) ترجمه فارسی قسمتهایی از این تذکریه عیناً به ترتیبی که در همان زمان توسط میرزا ابراهیم شیرازی یا مسیو جبرئیل ترجمان اول انجام شده در دست است و ترجمه قدیمی دومین مورد را در اینجا نقل می‌کنیم، حداقل برای نشان دادن تفاوتی که در کاربرد زبان فارسی و شیوه ترجمه طی یک قرن و نیم گذشته پدید آمده است.

مطلب دوم - موافق فرمان به همه اهالی ایران منتشر سازند که چاپاران و اتباع دولت بهیه انگریز را اعم از انگریزی و ایرانی و طایفه دیگر در ممالک محروسه احدی متعرض نشود و در همهجا معزز و مطلق‌العنان باشند و نسخه آن فرمان را بدولت انگریز ارسال دارند. (همان کتاب، ص ۴۴۰) س.م.

(۳) برخی از این نه مورد نیاز به توضیح دارد: (اول) چاپار بازداشت شده علی‌رضا بیگ نام داشت و از اتباع ایران و در استخدام سفارت انگلیس بود. او هنگامی که از

برده بود در حالی که می‌بایست از عنوان «پادشاه» استفاده می‌کرده. «پادشاه عنوان صحیح علیاحضرت است و دولت بریتانیا توقع دارد در هر نوع مکاتبه رسمی که از دولت ایران دریافت می‌کند به کار برده شود.» (۱۰) لرد پالمستن که اصلاً فارسی نمی‌دانست به تحریک دکتر مکنیل بر آن شده بود تا از یک نکته قابل بحث مسئله بیافریند.

با این تفصیل گفتن ندارد که از جلسه ۱۳ ژوئیه/۱ جمادی‌الاول هیچ نتیجه‌ای عاید نشد. حسین‌خان بینوا که مشتاق بود موجبات برقراری دوباره روابط دوستانه بین ایران و انگلیس را فراهم سازد از خود اختیاری نداشت که در هیچ مورد به حریف امتیاز بدهد. در آن ایام تلگراف وجود تداخت تا به کمک آن بتواند خواهان دریافت دستورالعملهای تازه بشود. طرفین سخنان خود را دوباره و سه باره

هرات که در آن زمان در محاصره نیروهای ایران بود عازم مشهد بود توسط سپاهیان ایران بازداشت شده و مورد تفتیش بدنی قرار گرفته بود. ایرانیها استدلال می‌کردند که شاه حق دارد اتباع خود را بازداشت کند و از آن گذشته انگلیسی‌ها با برقرار ساختن ارتباط با هرات در شرایطی که ایران و افغانستان در حال جنگ بودند، تمهیدات خود را طبق عهدنامه فیما بین نقض کرده بود. (سوم) دولت ایران به شدت ادعای مصراغه انگلیسی‌ها را که غوریان و برخی نواحی دیگر، قلمرو افغانستان محسوب می‌شوند رد می‌کرد. (چهارم) در زمانی که سرگرد تاد، یکی از اعضای هیئت نظامی انگلیس در تهران نبود، سمنو که فردی بود با تابعیت فرانسوی و به عنوان مربی امور نظامی در استخدام ایرانیها بود خانه سرگرد تاد را تصرف کرد، با این ادعا که این کار را با اجازه پادشاه کرده است. (پنجم) دلال بالیوز انگلیس در بوشهر [«وکیل قنصل انگریز» به قول حسین‌خان - م.] يك کليمی ایرانی بود که خانه‌اش مورد حمله قرار گرفته، صندوقهای شرابش شکسته و خودش کتک‌خورده بود. (ششم) دریاسالار انگلیسی با ناو «ولزلی» در ماه مارس ۱۸۳۹ وارد بوشهر شده بود؛ حاکم بوشهر مایل نبود صاحب‌منصب انگلیسی به هنگام پیاده و سوار شدن از اسکله مقابل اقامتگاه بالیوز استفاده کند و برای جلوگیری از این امر جمعی از مردم به سوی افسران انگلیسی سنگ پرتاب کردند و سربازان با تفنگ به سوی بعضی از قایقهای ناو «ولزلی» شلیک کردند. (هفتم) در سال ۱۸۳۶ سر هنری لینزی بیتن [«لینچی صاحب»] به کمک وام دوساله‌ای از دولت بریتانیا و با استفاده از هشت، نه معدنچی و استادکار اسکاتلندی که به همراهی مقداری وسایل حفر معدن با خود به ایران آورده بود در منطقه قرا داغ آذربایجان دست به کار استخراج و ذوب آهن شده بود. وی مدعی بود که دولت ایران باید مقادیری از مخارج او را بپردازد. [توضیح مؤلف]

تکرار می کردند و بحث به صورت دور تسلسل پایان ناپذیری درآمده بود. به قول فریزر «در آن جلسه ماهیت مکالمات به اندازه ای نامربوط و متغیر بود و حسین خان در تکرار مطالب خود و پرهیز از پاسخگویی و خرده گیریهای بی اهمیت به اندازه ای یکدنده بود که به یاد آوردن مطالب مختلف گفتگو امری است بسیار دشوار.» (۱۱) حسین خان به اعتراض گفت که به هیچ وجه قصد اهانت به ملکه و بکتوریا را نداشته است و به کمک کتاب لغت نشان داد که «ملکه» شکل مؤنث «ملک» است که به معنی شاه است و عنوانی است که ایرانیها برای خدا به کار می برند و از این رو بالاتر از «پادشاه» است «که فقط برای انسان به کار برده می شود!» اما لرد پالمرستن تحت تأثیر قرار نگرفت و گفت که در مورد سلطان انگلستان «ما قائل به تفاوت براساس جنسیت نیستیم.» ترکهای عثمانی ملکه انگلیس را «پادشاه» می خوانند، از این رو «در مورد اینکه عنوان صحیح برای مخاطب قرار دادن سلطان انگلستان همین است و پس، تردید نباید کرد.» حسین خان بر سر حرف خود ایستاد و گفت مطمئن است که حق با اوست اما اگر لرد پالمرستن اصرار دارد که «عنوان «پادشاه» برای ملکه ای به کار برده شود که سلطنت می کند و عنوان «ملکه» برای بانویی که همسر پادشاه است» با استفاده از آن موافق است. (۱۲) حسین خان یقیناً از اینکه مجبور شده بود در کاربرد زبان مادری خود از شخصی که آن زبان را نمی دانست درس بگیرد از شدت درد به خود پیچیده بود!

حسین خان آجودان باشی چند روز بعد انگلستان را ترک گفت. او در انجام مأموریت خود ناکام مانده بود؛ به همین خاطر در انتظار مجازات بود و مدتی پس از بازگشتش به تهران او را به اتهام کلاهبرداری و حیف و میل اموال به فرمان محمد شاه فلك کردند. با این وجود چندی بعد دوباره مورد مرحمت قرار گرفت و حاکم فارس شد.

سرانجام پس از چندین ماه معطلی و پرهیز از مسئله، محمد شاه و وزیران او توانستند رضایت خاطر دولت بریتانیا را جلب کنند.

سرجان مکنیل (که در سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ شوالیه شد) پیروزمندانه در ماه اکتبر ۱۸۴۱/ شعبان ۱۲۵۷ به تهران بازگشت. سپاهیان انگلیسی جزیره خارگ را تخلیه کردند و عهدنامه بازرگانی انگلستان و ایران که انگلیسی‌ها آن را مدت‌ها مصرانه طلب کرده بودند به امضا رسید. اما رفتار آمرانه لرد پالمرستن با حسین‌خان [آجودان‌باشی] در ذهن ایرانیها تأثیر عمیقی گذاشت و سالهای سال به صورت خاطره‌ای تلخ باقی ماند.

۳ مأموریت فرخ‌خان امین‌الملک ۵۹-۱۸۵۷/۷۵-۱۲۷۳

هیجده سال بعد از مأموریت بی‌حاصل حسین‌خان آجودان‌باشی، ناصرالدین شاه (که پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ به سلطنت رسیده بود) سفیر ویژه دیگری را مأمور مذاکره با انگلیسی‌ها کرد. وی فرخ‌خان امین‌الملک بود که بیشتر کسانش از خدمتگزاران دربار بودند و از معتمدترین و متنفذترین وزرای شاه محسوب می‌شد (نگاه کنید به تصویر ۹). با وجود گذشت چندین سال، مأموریت فرخ‌خان از بسیاری لحاظ به مأموریت قبلی شباهت داشت، چون هدف آن مذاکره درباره شرایط صلح و برقراری روابط سیاسی بین دو کشور بود که به دنبال بروز اختلاف بین طرفین بر سر شهره‌رات قطع شده بود. این بار انگلیسی‌ها برای فشار آوردن بر ایران نه تنها جزیره خارگ را اشغال کرده بودند بلکه به جنگ نیز متوسل شده بودند. این بار، مسائل دیگری نیز مورد اختلاف بود که حل و فصل آنها به آبرو و اعتبار دو کشور بستگی داشت و انگلیسی‌ها باز شرایط خفت‌آوری را برای آشتی با ایران و بازگشت سفیرشان به تهران در برابر ایرانیها نهاده بودند.

از آنجا که دولت ایران هنوز در لندن سفیر مقیم نداشت و انگلیسی‌ها هم در تهران سفیر نداشتند، فرخ‌خان اول به کشور عثمانی سفر کرد تا در استانبول با لرد استراتفورد* دورد^۱ کلیف، «ایلچی

کبیر» انگلیس گفتگو کند. از این مذاکرات نتیجه‌ای حاصل نشد و فرخ‌خان متعاقباً به پاریس سفر کرد تا در آنجا دنباله مذاکرات را با لرد *کاولی سفیر کبیر بریتانیا در آن کشور انجام دهد. سرانجام پس از آنکه طرفین به توافق رسیدند و فرخ‌خان عهدنامه صلح را از طرف ایران امضا کرد به لندن رفت و در آنجا برخلاف حسین‌خان در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ مورد استقبال گرم دولت بریتانیا قرار گرفت. ملکه ویکتوریا او را در کاخ بکینگهم به حضور پذیرفت و ضیافت شامی به افتخارش ترتیب داد.

داستان مأموریت سفارت فرخ‌خان به انگلستان از ماه نوامبر ۱۸۵۵/ربیع‌الاول ۱۲۷۲ آغاز می‌شود. نقطه آغاز پایین آوردن پرچم بریتانیا بود به عنوان پیش درآمدی بر قطع روابط از طرف چارلز *ماری وزیر مختار انگلیس که با صدراعظم ایران [میرزا آقاخان نوری] در یک دعوی گزنده شخصی درگیری پیدا کرده بود. در این مرحله هنوز هرات جزء مناقشه نبود ولی چندی بعد، جزئی از آن شد. خوب است اول چند و چون دعوی ماری را بررسی کنیم.

عالیجناب چارلز آگوستوس ماری متولد ۱۸۰۶/۱۲۲۱، دومین پسر ارل آو *دانمور و از اعضای کالج *«آل سولز» دانشگاه آکسفورد بود. پیش از انتصابش به سفارت انگلیس در تهران نزدیک هشت سال در دربار ملکه ویکتوریا، صاحب جمع اموال اندرون بود. از سال ۱۲۶۱/۱۸۴۵ به خدمت وزارت خارجه درآمده و مأموریت‌هایی در شهرهای ناپل و قاهره و برن برعهده گرفته بود. در ادبیات و آموختن زبانها استعداد قابل ملاحظه‌ای داشت و به عنوان نویسنده یک رمان پر فروش به نام *«پرندۀ مرغزار» و نیز اهدا کننده نخستین اسب آبی رؤیت شده در انگلستان به باغ وحش لندن شهرتی بهم رسانده بود. اما اگر بنا باشد او را براساس عملکردش در تهران قضاوت کنیم، باید بگوییم که فردی بوده است آکنده از نخوت و به نحو بارزی فاقد آنچه لرد *کلارندن رئیس او در وزارت امور خارجه «حسن سیاست و حسی تمیز» خوانده است (۱). ورودش به تهران در آوریل ۱۸۵۵/رجب

۱۲۷۱ شاه و وزیران را خوش نیامد (هرچند که ماری شخصاً از این بابت تقصیری نداشت) چون نه هدایایی برایشان آورده بود و نه پیشنهادی برای اعطای وام و نه عهدنامه‌ای را که در انتظارش بودند. ناصرالدین شاه همچنین نسبت به ماری بدگمان بود چون گفته می‌شد که با حکمرانان مصر و مسقط دوستی نزدیک دارد و هر دو حکمران معروف بود که نظر خوشی نسبت به ایران ندارند. اما رفتار احمقانه خود چارلز ماری بود که در اساس باعث مناقشه سختی شد که بین او از یک طرف و شاه و صدراعظم از طرف دیگر در گرفت. نقطه شروع دعوا تصمیم ماری بود، اندک زمانی پس از ورودش به تهران، برای نادیده گرفتن تمایلات صدراعظم و انتصاب شخصی به نام میرزا هاشم‌خان به سمت وکیل سفارت در شیراز. و این میرزا هاشم‌خان شخصی است که همه می‌دانستند صدراعظم به هیچوجه چشم دیدنش را ندارد و قبل از آمدن ماری به ایران با استخدام او در سفارت انگلیس به عنوان منشی مخالفت کرده بود، به این بهانه مصلحتی که او هنوز رسماً در استخدام دربار ایران و زنی [پروین خانم] خواهر سوگلی حرم [گلین خانم] است. صدراعظم در مقابل عمل ماری، دستور داد زن میرزا هاشم‌خان را دستگیر و از شوهرش جدا کنند، و این در حالی بود که هر دو در حریم سفارت انگلیس زندگی می‌کردند و از نظر انگلیسی‌ها تحت حمایت آنان بودند.

چند سال بود که هر دو طرف بر سر ادعای سفارت انگلیس که برخی از افراد ایرانی تحت‌الحمایه سفارت هستند و مقامات ایرانی به هیچ وجه حق ندارند به روی آنان دست بلند کنند (نگاه کنید به فصل پانزدهم) حساس شده بودند و این موضوع کم‌کم به صورت مسئله حادی درآمده بود. چارلز ماری به شدت به دستگیری زوجه میرزاهاشم خان اعتراض کرد و آن را «عملی ناشی از ظلم بیسابقه و آشکار» نامید. (۲) از آن پس یک سلسله یادداشتهای شدیدالحن و طولانی و طولانی‌تر بین ماری و صدراعظم و وزیر امور خارجه رد و بدل شد و ناصرالدین شاه نه‌تنها در این مبادلات قلمی شخصاً مداخله کرد، بلکه

دستور داد که رونوشت مکاتبات برای سفرای فرانسه و روسیه و ترکیه عثمانی که در آن زمان تنها دیپلماتهای خارجی دیگر مقیم تهران بودند فرستاده شود.

چارلز ماری همچنان با لحنی آمرانه خواستار آزادی بانو بود. صدراعظم درحمله متقابله خود شایع کرد که علت علاقه‌مندی انگلیسی‌ها به خانم از این امر ناشی می‌شود که با چارلز ماری سر و سری دارد و پیش از آن نیز با یکی از کارمندان او روابط عاشقانه داشته است. ناصرالدین شاه در یکی از دستخط‌های خود اتهامات صدراعظم خود را تأیید کرد (که این اتهامات در حدی که به چارلز ماری مربوط می‌شود بی‌اساس به نظر می‌رسد). شاه پس از آنکه به طعنه به تمایل نمایندگان دولت انگلیس به حفظ «استقلال سلطنت ما» اشاره می‌کند چنین ادامه می‌دهد: «می‌خواهند قدرت و اختیار ما را حتی از خانه و عیال مخصوص ما سلب نمایند. یک روز فرهاد میرزا^۴ عموی ما را حمایت و تقویت می‌نمایند که از ما بیگانه شود... و یک روز نوکر خانه‌زاد ما میرزا هاشم‌خان را علانیه برخلاف رأی ما تصاحب می‌نمایند. امروز خواهرزن ما را به زور خودش مطالبه می‌نمایند... مستر موره مقصودش این است که خواهرزن ما را به زور خودش ببرد.» (۳)

دعوی بین چارلز ماری و صدراعظم به چنان درجه‌ای از شدت و خصومت شخصی رسیده بود که هر نوع مصالحه‌ای را غیرممکن می‌ساخت. هرچند بعضی از اعضای دولت بریتانیا در لندن از رفتار ماری ناراضی بودند، اما به پیشنهاد او مبنی بر اینکه اگر دولت ایران پس از پایین آوردن پرچم سفارت، هیچ کوششی برای رفع اهانت‌هایی که تعمداً در حق ماری روا داشته به عمل نیاورد، سفارت را از تهران برچینند رضایت دادند. درخواستهای چارلز ماری برای «رفع اهانت»

(۴) یکی از پسران عباس میرزا ولیعهد. او در سال ۱۸۵۵ پس از آنکه با ناصرالدین‌شاه دعوا کرد در سفارت انگلیس متحصن شد و چند سال از حمایت دولت بریتانیا برخوردار بود. [توضیح مؤلف]

سخت و خفت‌آمیز بود: اول از همه همسر میرزا هاشم‌خان باید آزاد و به نزد شوهرش باز گردانده شود و استخدام میرزا توسط سفارت انگلیس به رسمیت شناخته شود. ثانیاً هم صدراعظم و هم شاه باید اتهامات خودشان را دربارهٔ وجود روابط ناشایست بین چارلز ماری و بانو پس بگیرند. این کار را صدراعظم باید خود انجام دهد، به این معنی که شخصاً به سفارت برود و حضوراً از ماری معذرت‌خواهی کند. برای یوزش‌خواهی شاه هم باید یکی از سه رجل عالیمقامی که ماری از آنان نام برده بود نزد او بروند و از جانب ناصرالدین شاه معذرت بخواهند. ثالثاً علمایی که مجبور شده بودند به حملهٔ صدراعظم بر نام نیک چارلز ماری صحنه بگذارند باید به دیدار ماری بروند و «ناباوری مطلق خود را» (۴) از افتراهایی که قبلاً مظهر خودشان را زیر آنها بر کاغذ زده بودند اظهار بدارند.

ناصرالدین شاه و صدراعظم در این مرحله حاضر به جلب رضایت چارلز ماری نبودند، شخصی که ناصرالدین شاه او را در یکی از دستخط‌های خود «احمق و نادان و دیوانه» خوانده بود... «تا ملکهٔ انگلیس (شاه در اینجا عنوان «ملکه» را به کار برده بود که در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ مورد اعتراض لرد پالمستن قرار گرفته بود) به نحو مناسبی به خاطر جسارت سفیرش از ما عذرخواهی نکند ما هیچوقت نه این وزیر مختار احمق و نه هیچ فرستادهٔ دیگر انگلیس را به حضور نخواهیم پذیرفت.» (۵) کلماتی دلیرانه ولی توخالی! ولی این که ایرانیها اصرارشان برای خارج ساختن ماری از صحنه به خاطر اغراضشان بر سر مسئلهٔ هرات بود - که ماری چنین تصور می‌کرد - یانه نکته‌ای است همچنان قابل بحث.

(۵) جالب است که ایرانیها بر سر کاربرد صحیح عنوان ملکهٔ ویکتوریا مرتباً تغییر عقیده می‌دادند. شائزده سال بعد که ناصرالدین شاه به انگلستان سفر کرد باز ویکتوریا «پادشاه» شده بود، مثلاً در یادداشت روز ۲۴ ربیع‌الثانی چنین می‌خوانیم: «باید برویم به قصر ویندزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است...» («سفرنامهٔ ناصرالدین‌شاه به فرنگ»، ج ۲، ص ۸۹) - ۴.

و به این ترتیب روز پنجم دسامبر ۲۴/۱۸۵۵/ربیع الاول ۱۲۷۲ چارلز ماری پس از آنکه «بیدقش را خوابانده» و شانزده روز بیهوده صبر کرده بود تا بلکه ایرانیها از خر شیطان پیاده شوند، روابط سیاسی انگلیس را با ایران قطع کرد و به همراهی اعضای سفارت و کاروانی که بارش را یکصد قاطر حمل می‌کردند راه بغداد را در پیش گرفت تا پس از عبور از گردنه‌های پوشیده از برف سر راه در آنجا رحل اقامت بیفکند و در انتظار فیصله دعوی کشورش با ایران بماند.

یکی از کارمندان چارلز ماری در تهران باقی ماند. او ریچارد* استیونز قنصل انگلیس بود که قرار بود صرفاً وظایف کنسولی داشته باشد و به حل و فصل دعاوی و امور اتباع بریتانیا «یا اشخاص تحت الحمايه بریتانیا» بپردازد. متأسفانه ایرانیها از استیونز صاحب‌که خود هرگز به خاک بریتانیا قدم نگذاشته بود و در واقع بیشتر لبنانی بود تا انگلیسی خوششان نمی‌آمد. قبل از آنکه در سال ۱۸۵۴/۱۲۷۰ مأمور تهران شود، هفت سال کنسول انگلیس در تبریز بود و «فساد و اعمال او در مدت توقف او در تبریز»، به قول ناصرالدین شاه، «ده جلد کتاب می‌شود». (۶) وزیر امور خارجه ایران با توجه به نظر شاه نامه‌ای به چارلز ماری نوشت و به او اطلاع داد که هر شخص دیگری جز مستر استیونز قابل قبول خواهد بود. ماری حاضر نبود در این مورد نیز تن به خواست ایرانیها بدهد و ادامه حضور استیونز در تهران به صورت یکی دیگر از نکات مورد اختلاف بین طرفین درآمد.

گردنه‌های برف گرفته و هوای سخت زمستانی سرعت عقب‌نشینی سفارت را از مسیر تبریز و ارومیه در جهت خاک عثمانی کند ساخته بود و چارلز ماری و همراهان تا اوایل ماه مه ۱۸۵۶/شعبان ۱۲۷۲ به بغداد نرسیدند. در خلال توقفهای متعدد بین راه، چارلز ماری که در نامه‌نگاری بی‌اختیار بود نامه‌های زیادی به لرد کلارندن نوشت که در آنها اقدامات خود را با الفاظی ظاهراً حق به جانب توجیه می‌نمود و یا برعکس عصبانیت و خشم خود را بر سر صدراعظم خالی می‌کرد. می‌گفت پیش از آنکه پرچم بریتانیا بار دیگر در تهران به اهتزاز

درآید، صدراعظم ملعون را باید از صدارت خلع کرد؛ اصرار می‌کرد که درسی باید به ایرانیها داد «آنچنان جانانه که از تکرار چنین جریاناتی جلوگیری کند» (۷)؛ پیشنهاد می‌کرد در صورتی که ایرانیها بر سر حرف خود بایستند یک نیروی نظامی برای گوشمالی آنها از بمبئی به سوی ایران گسیل گردد. استیونز نیز با الفاظی از همین قبیل مطالبی از تهران می‌نوشت. این دو به کمک هم کابینه بریتانیا را که در این زمان به نخست‌وزیری لرد پالمستن اداره می‌شد و اتفاق نظر نیز بر آن حاکم نبود در مسیر جنگ سوق دادند.

اقدام بعدی از ناحیه ایرانیها صورت گرفت چون اولیای دولت بریتانیا برای از سر گرفتن مرادوات سیاسی با کشوری که آن رادمدمی و غیر قابل اعتماد می‌دانستند شتابی نداشتند. ایرانیها از طرف دیگر از واقعیت خروج چارلز ماری از ایران مضطرب شدند. روز اول ژانویه ۱۸۵۶ / ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۲ کاردار سفارت ایران در استانبول به ملاقات لرد استراتفورد* دورد کلیف سفیر کبیر انگلیس رفت و نامه‌ای را که صدراعظم نوشته و در آن از او تقاضای پادرمیانی برای پایان دادن به مناقشه را کرده بود به وی تسلیم داشت. و باز در ماه آوریل / شعبان در حالی که چارلز ماری هنوز راه خود را با مشقت به سوی بغداد ادامه می‌داد، کاردار سفارت ایران با لرد استراتفورد ملاقات کرد و به وی اطلاع داد که دولت ایران حاضر است در ازای برقراری دوباره مناسبات سیاسی بین دو کشور اسباب ترضیه خاطر دولت انگلیس را فراهم بیاورد. ماه بعد ارمنی جوانی به نام میرزا ملکم‌خان که به تازگی به خدمت پادشاه ایران درآمده و در راه ترقی و سرافرازی بود از تهران سررسید تا در مذاکراتی که به اجازه لرد کلارندن قرار بود در استانبول صورت گیرد شرکت کند. ملکم‌خان نشان داد که برای جلب رضایت انگلیسی‌ها و برآوردن خواسته‌های آنها اختیارات کافی دارد. وی قبول کرد که صدراعظم رسماً به ملاقات چارلز ماری برود و نامه‌های اهانت‌آمیز خودش و ناصرالدین شاه را پس بگیرد. همچنین قبول کرد که به هنگام برافراشتن پرچم بریتانیا بیست و یک تیر توپ

به نشانه احترام شلیک شود. اما اصرار انگلیسی‌ها برای اعزام میرزا هاشم‌خان به شیراز به عنوان وکیل سفارت سد راه شد. قبل از حصول توافق نهایی خبر رسید که نیروهای ایران بار دیگر به محاصره هرات دست‌زده‌اند، و وضع جلسه مذاکرات بکلی دگرگون شد. حمله به هرات این بار به معنی نقض مستقیم تعهدی بود که ایرانیها سه سال زودتر کتباً به انگلیسی‌ها داده بودند، مبنی بر اینکه از اعزام قوای نظامی به هرات خودداری کنند، مگر آنکه نیروهای خارجی به آن شهر حمله کرده باشند. از آن پس این دو قضیه - قضیه چارلز ماری و قضیه هرات - به صورت تفکیک‌ناپذیری باهم درآمیخت و در اندک زمانی قضیه هرات در ذهن اولیای دولت لرد پالمرستن اهمیت بیشتری یافت.

در اوایل ماه ژوئیه / ذی‌القعدة انگلیسی‌ها به صدراعظم ایران هشدار دادند که اگر نیروهای ایران فوراً از هرات عقب‌نشینی نکنند دولت بریتانیا «هر اقدامی را که برای حفظ شرف و منافع خود لازم بداند» (۸) انجام خواهد داد. ده روز بعد به حکومت هندوستان دستور داده شد که در بمبئی نیرویی را تدارک بینند تا برای اشغال جزیره خارگ و بندر بوشهر حرکت کند. در حقیقت دریافت خبر عزیمت چارلز ماری از تهران و نظرات خصمانه‌اش الهام‌بخش برنامه‌ریزی‌هایی در این جهت شده بود. در اواخر ماه سپتامبر ۱۸۵۶ / محرم ۱۲۷۳ اولیای دولت بریتانیا پس از آنکه پاسخی را که صدراعظم ایران به اتمام حجت ماه ژوئیه / ذی‌القعدة‌شان داده بود رضایت‌بخش نیافتند، تصمیم سرنوشت‌ساز آغاز جنگ با ایران را بر سر قضیه هرات گرفتند. به کسولهای انگلیس در تبریز و تهران دستور داده شد که با توجه به «اعزام قریب‌الوقوع یک نیروی نظامی و دریایی از هندوستان به خلیج فارس» (۹) خاک ایران را ترك گفته به بغداد بروند.

صدراعظم که دید دولت بریتانیا سخت گرفته است به فرخ‌خان امین‌الملک که به تازگی به سفارت ایران در فرانسه منصوب شده بود دستور داد اول به استانبول برود تا با سفیر انگلیس برای حل و فصل مسائل و از جمله عقب‌نشینی نیروهای ایرانی از هرات مذاکره کند.

فرخ‌خان روز ۱۷ اکتبر/۱۷ صفر وارد استانبول شد. لرد استراتفورد تذکاریه‌ای طولانی که حاوی خواسته‌های لندن بود به‌وی تسلیم کرد. شرایط آشتی بریتانیا این بار دشوارتر از شرایطی بود که چند ماهی زودتر در اختیار میرزا ملک‌خان گذاشته شده بود و چند نکته تازه در آن به چشم می‌خورد. اول و مهم‌تر از همه، خروج نیروهای ایرانی از هرات و پرداخت غرامت برای خسارات وارده بود. دولت ایران می‌بایست از همه دعاوی خود نسبت به هرات و نواحی دیگر افغانستان چشمپوشی کند و در صورت بروز اختلاف با افغانها میانجیگری بریتانیا را بپذیرد. دو شرط تازه دولت بریتانیا، از جمله شرایط دیگر، یکی برکناری صدراعظم بود و یکی عقد عهدنامه تجارته جدیدی با ایران که در آن انگلیسی‌ها در مورد استقرار کنسولهایشان در کشور از حقوقی عیناً مشابه روسها برخوردار شوند. ایرانیها در مورد استقرار کنسولهای انگلیسی حساسیت بخصوصی پیدا کرده بودند، چون با توجه به تاریخ اخیر هندوستان می‌ترسیدند اعزام کنسولها متعاقباً به دست‌اندازی به اراضی ایران و انضمام آنها به مناطق تحت اشغال بریتانیا منجر شود. انگلیسی‌ها بازگشت چارلز ماری را هم فراموش نکرده بودند. اولیای دولت ایران می‌بایست برنامه مشروحه را که قبلاً با میرزا ملک‌خان حل و فصل شده بود بپذیرند.

فرخ‌خان در ذهن مخاطبان خود این تصور را ایجاد کرده بود که شایق است به همه اختلافات فی‌مابین پایان دهد. او به سرعت با تخلیه هرات (که آن را ایرانیها در ماه اکتبر/صفر فتح کرده بودند) و برنامه بازگشت چارلز ماری موافقت کرد. اما پس از آنکه کاردار سفارت فرانسه در تهران از ایران وارد استانبول شد خط‌مشی سخت‌تری رادر پیش گرفت و از آن پس پیشرفت چندانی در مذاکرات حاصل نگردید. لرد استراتفورد عقیده داشت که اصرار لرد پالمرستن برای برکناری صدراعظم ایران مانع اصلی حصول توافق بوده است. اما وصول خبر اعلان جنگ حکومت هندوستان به ایران (هرچند این کار روز اول نوامبر ۱۸۵۶/۲ ربیع‌الاول ۱۲۷۳ صورت گرفته بود ولی خبر آن تا

۲۱ دسامبر / ۲۳ ربیع‌الثانی به استانبول نرسید چون هندوستان در این زمان ارتباط تلگرافی با استانبول یا لندن نداشت) باعث شد که فرخ‌خان همه تعهدات و موافقت‌های قبلی خود را باطل و مذاکراتش را با انگلیسی‌ها قطع کند. فرخ‌خان سپس رهسپار پاریس شد و به تشویق کاردار سفارت فرانسه در انتظار دریافت حمایت از ناپلئون سوم در دور بعدی مذاکراتش با انگلیسی‌ها نشست. فرخ‌خان به هنگام ورودش به پاریس به نحو چشمگیری مورد استقبال فرانسویان قرار گرفت و روز ۲۴ ژانویه ۱۸۵۷/ ۲۷ جمادی‌الاول ۱۲۷۳ در کاخ *تویلری به حضور امپراتور و ملکه رسید. مقامات فرانسوی در تمام مدت اقامت فرخ‌خان در فرانسه توجه زیادی به او کردند.

فرخ‌خان روزاول فوریه ۱۸۵۷/ ۵ جمادی‌الثانی ۱۲۷۳ به همراهی میرزا ملکم‌خان و کاپیتان هنری بلوس *لینچ^۶، افسر بازنشسته نیروی دریایی هندوستان که در پاریس اقامت داشت و نقش واسطه را بازی می‌کرد در ساختمان باشکوه سفارت انگلیس در خیابان *فوبورگ سنتونوزه به دیدار لرد *کاولی رفت. فرخ‌خان اعلام داشت برای حل و فصل تمام مسائل مورد اختلاف دارای اختیارات کافی است. روشن بود که اشغال جزیره خارگ و پیاده شدن نیروهای انگلیسی در بوشهر و پیروزیهایی که متعاقباً به دست آورده بودند شاه و مشاوران او را زیر فشار قرار داده است، چون اصرار می‌کردند که فرخ‌خان هرطور شده به اختلافات پایان دهد. از طرف دیگر اولیای دولت بریتانیا - که

(۶) کاپیتان هنری بلوس *لینچ متولد ۱۸۰۷، متوفی ۱۸۷۳. دانشجوی افسری در نیروی دریایی هندوستان، ۱۸۲۳؛ مترجم زبانهای عربی و فارسی در هیئت مساحی خلیج فارس، ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۲؛ معاون فرمانده و نقشه‌بردار هیئت اکتشافی سرهنگ *چینی در رود فرات در جستجوی مسیر «مستقیم» به هندوستان، ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۶؛ فرمانده ناوگان کمپانی هند شرقی در رودهای دجله و فرات، ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۲. برای ابراز لیاقت در دومین جنگ برمه به دریافت نشان نایل آمد، ۱۸۵۳. لرد کاولی کمک او را در مذاکراتش با «آن ایرانیهای پدروخته» (۱۰) ستایش کرد و ناصرالدین شاه به او نشان شیر و خورشید داد. [توضیح مؤلف]

از ناراضی بودن مردم انگلیس از جنگ به خوبی آگاه بودند و در عین حال توجه داشتند که حکومت هندوستان نیز که بیشتر مخارج این لشکرکشی را می‌پردازد علاقه‌ای به ادامه جنگ ندارد - به ترجیح فرخ‌خان برای انجام مذاکرات در پاریس موافقت کردند، هر چند که بیم مداخله فرانسویان و روسها می‌رفت.

از این‌رو به لرد کاولی اختیارات لازم داده شد تا با فرخ‌خان بر سر میز مذاکره بنشیند. کاپیتان لینچ در این مذاکرات نقش میانجی و مترجم را برعهده داشت و وظایف خود را با کفایت و قابلیت انجام داد. لرد پالمستن و همکارانش در کابینه، که از ابتدا بر سر مسئله جنگ اتفاق نظر نداشتند، اینک شایق بودند که اختلافات هر چه زودتر فیصله یابد. برای این منظور اکنون آماده بودند که از بعضی از شرایط قبلی خود، از جمله برکناری صدراعظم ایران و اصرارشان برای شناسایی انتصاب میرزا هاشم‌خان به عنوان وکیل سفارت انگلیس در شیراز که علت اولیه بروز اختلاف بین طرفین بود صرف‌نظر کنند. در این میان، مقامات ایرانی به زوجه میرزا هاشم‌خان اجازه داده بودند که به همسرش بپیوندد و خود میرزا هاشم‌خان نیز با اولیای دولت ایران از در آشتی درآمده بود. اما انگلیسی‌ها در مورد افغانستان و تشریفات بازگشت چارلز ماری به تهران به هیچ‌وجه حاضر به گذشت نبودند و تنها حاضر شدند از ادعای دریافت غرامت برای خرابیهای وارد آمده بر شهر هرات چشمپوشی کنند.

هنوز يك ماه از اولین دیدار سفیر ایران با لرد کاولی نگنشته بود که دو سفیر عهدنامه صلحی را که به «عهدنامه پاریس» معروف شده است، هر چند که ارتباطی با فرانسویان ندارد، از طرف سران کشور خود امضا کردند. ایران موافقت کرد که نیروهای خود را فرا بخواند و از همه ادعاهای خود نسبت به هرات و نواحی افغان‌نشین دیگر - که استقلالشان را اینک به رسمیت می‌شناخت - صرف نظر کند. دولت ایران قبول کرد که در صورت بروز اختلاف بین ایرانیها و افغانها در آینده، دولت بریتانیا را به میانجیگری بخواند. از آنجا که

انگلیسی‌ها به هیچ وجه قصد نداشتند هرگز به ایرانیها اجازه دهند جایی برای خودشان در افغانستان باز کنند، این موافقت به نحو مؤثری به کوششهای ایران برای بازپس گرفتن اراضی از دست رفته خود در افغانستان پایان داد. اگرچه انگلیسی‌ها از اصرار قبلی خود برای عقد يك عهدنامه تجارتي تازه دست برداشتند، اما اکنون در امر استقرار کنسولهایشان به پایگاه «کامله‌الوداد» دست یافتند و بروسها برابر شدند و مهم نیز همین بود. انگلیسی‌ها همچنین توانستند رضایت ایران را برای تمدید يك موافقت‌نامه قبلی به مدت ده سال دیگر جلب کنند. طبق این موافقت‌نامه، کشتی‌های نیروی دریایی بریتانیا حق داشتند داخل بنادر ایران شوند و کسانی را که به برده‌فروشی می‌پرداختند جریمه کنند. انگلیسی‌ها به نوبه خود در موضوع حمایت از اتباع ایران که برای ایرانیها مسئله بسیار حساسی شده بود مقداری امتیاز به ایران دادند و در ماده دوازدهم عهدنامه از حق حمایت آن عده از اتباع ایران که رسماً در استخدامشان نباشند صرف‌نظر کردند «مشروط بر اینکه چنین حقی به هیچ‌یک از دول خارجه داده نشود و هیچ‌یک از این دولتها چنین حقی را معمول ندارند.» (۱۱)

دهمین ماده عهدنامه به بازگشت اعضای سفارت بریتانیا به تهران مربوط می‌شد. قرار شده بود این امر بلافاصله پس از مبادله نسخه‌های تصویب شده عهدنامه صورت بگیرد و دولت ایران متعهد شده بود که «سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معینه که وکلای مختار طرفین معظمین امروز در نوشته جداگانه امضا نموده‌اند بپذیرد.» در این مورد انگلیسی‌ها به خاطر رعایت احساسات ایرانیها هیچ امتیازی نداده بودند و تمامی جزئیات خفت‌آمیز «معذرت و تشریفات معینه» به صورت قدم به قدم در یادداشت ضمیمه درج شده بود. این شرایط دشوار یقیناً به همان اندازه شرایطی که تقریباً بیست سالی زودتر در مقابل حسین‌خان آجودانباشی قرار داده شده بود غرور ایرانیها را عمیقاً جریحه‌دار می‌ساخت. این یادداشت به عنوان نمونه‌ای از غرور و تعصبی که انگلیسی‌ها در آن ایام در مراودات خود با «ملل کم اصل و نسبت‌تر»

از خود نشان می‌دادند ارزش نقل کردن دارد.

صدراعظم به نام پادشاه نامه‌ای به‌مستر ماری خواهد نوشت که در آن از اینکه اتهامات نادرستی به‌شرف شخص وزیر مختار اعلیحضرت ملکهٔ بریتانیا وارد آورده و موجب رواج این اتهامات شده است اظهار تأسف کرده استدعا خواهد کرد که نامهٔ مورخهٔ ۱۹ نوامبر (۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۷۳) خودش و دو نامهٔ مورخهٔ ۲۶ نوامبر (۲۸ ربیع‌الاول) وزیر دول خارجه را که یکی از آنها حاوی دستخطی از شاه دربارهٔ اتهام وارده بر مستر ماری است پس بگیرد. صدراعظم در همین نامه اعلام خواهد داشت که چنین دستخطی از پادشاه که سواد آن ضمیمهٔ یادداشت حاضر است به‌هیچ‌وجه، نه مستقیماً و نه به‌صورت غیرمستقیم، به اطلاع هیچ‌یک از سفارتهای دول خارجه در دارالخلافهٔ تهران رسانیده نشده است.

سوادی از این نامه را صدراعظم رسماً برای تک‌تک سفارتهای دول خارجه در تهران خواهد فرستاد و مفاد نامه در تهران به اطلاع عامهٔ مردم خواهد رسید. اصل نامه در بغداد توسط یک صاحب‌منصب عالی‌مقام ایرانی به مستر ماری تسلیم خواهد شد، به‌همراهی دعوت‌نامه‌ای به نام پادشاه که اعضای سفارت به‌تهران بازگردند و اعلیحضرت به‌مستر ماری اطمینان خواهند داد که با تمام تشریفات و آدابیه که شایستهٔ نمایندهٔ دولت بریتانیاست در تهران مورد استقبال قرار خواهد گرفت و شخص دیگری که دارای مقام مناسب باشد به‌بغداد اعزام خواهد شد تا به‌عنوان مهماندار، مستر ماری را در طول سفرش در ایران همراهی کند. وقتی مستر ماری به‌دارالخلافه نزدیک شد صاحب‌منصبان عالی‌مقامی از او استقبال خواهند کرد و او را تا اقامتگاهش در شهر همراهی خواهند کرد. به‌محض ورود مستر ماری به‌سفارت صدراعظم با تشریفات رسمی به‌محل سفارت خواهد رفت و باب مناسبات دوستانه را با مستر ماری دوباره مفتوح خواهد کرد و وزیر دول خارجه در محل سفارت باقی خواهد ماند که مستر ماری را تا قصر سلطنتی همراهی کند و در آنجا صدراعظم از مستر ماری استقبال خواهد کرد و او را به‌حضور پادشاه رهنمون خواهد شد.

صدراعظم ظهر روز بعد در محل سفارت از مستر ماری دیدار خواهد کرد و این دیدار را مستر ماری حداکثر تا ظهر روز بعد پس خواهد داد.

چارلز ماری و ریچارد استیونز^۷ که هر دو مورد نفرت شدید ایرانیها بودند - به همراهی اعضای دیگر سفارت و انبوهی نوکر و قاطرچی

(۷) کنت دو گوبینو کاردار سفارت فرانسه در ایران می‌نویسد که چارلز ماری حتی

و نگهبان روز ۱۸ ژوئیه ۱۸۵۷/۲۶ ذی القعدة ۱۲۷۳ به تهران باز گشتند و با تشریفات مقرر مورد استقبال قرار گرفتند. اما نیروهای بریتانیایی تاماه فوریه سال بعد/ رجب ۱۲۷۴ از جزیره خارگ خارج نشدند چون ایرانیها مثل سال ۱۸۳۹/۱۲۵۵ در انجام تعهداتی که برعهده گرفته بودند بدقولی می کردند.

دو هفته بعد از امضای عهدنامه پاریس که روز ۴ مارس ۱۸۵۷/۷ رجب ۱۲۷۳ انجام گرفته بود فرخ خان و همراهان او در یکی از کشتی های نیروی دریایی بریتانیا سوار شدند و از کانال مانس گذشتند. کاپیتان بلوس لینیچ مهماندار ایشان بود و هنگام ورودشان به انگلستان همه تشریفات استقبال رسمی که هجده سال زودتر حسین خان آجودان باشی از آن محروم مانده بود به عمل آمد. ملکه ویکتوریا که پیشرفت مذاکرات پاریس را با علاقه مندی دنبال کرده بود شامی به افتخار مهمانان ایرانی در کاخ بکینگهم روز ۲۳ مارس/ ۲۶ رجب ترتیب داد. فرخ خان و همراهان او در این مجلس با پیرنس آلبرت و دوک کمبریج و لرد پالمستن و همسرش و لرد و بانو کلارندن و جمعی دیگر آشنا شدند. اگرچه فرخ خان تب داشت و بیمار به نظر می رسید ملکه ویکتوریا او را «مرد خوش قیافه ای» توصیف کرد که «از پذیرایی او خوشوقت شدیم و یقین داریم که پادشاه ایران از شنیدن اظهارات ما - که ایران می داند دوستی بهتر از انگلیس ندارد - خوشحال خواهد شد.» ملکه ویکتوریا فرخ خان را شخص بسیار هوشمندی یافت و قابلیت کاپیتان لینیچ را در ترجمه عبارات پر آب و تاب و تابی که فرخ خان به کار می برد ستایش کرد. ملکه همچنین در یادداشتهايش نوشت که بقیه همراهان ایلچی «کوتاه قد و سیه چرده بودند و لباسی که به او نیفورم نظامی روسها خیلی شبیه بود به تن داشتند.» (۱۲)

→ پیشنهاد کرده بود که صدراعظم شخصاً نامه ای بنویسد و استیوئر عزیز (۱) را دعوت به بازگشت کند. [توضیح مؤلف]

فرخ‌خان لندن را پس از چند هفته پر مشغله ترك گفت و به پاریس رفت و تنها در پایان ماه دسامبر / نیمه جمادی الاول به لندن بازگشت؛ این بار برای نخداحافظی، چون اطلاع یافته بود که در بهار به تهران فراخوانده خواهد شد. در این سفر نیز فرخ‌خان مذاکرات بیشتری با وزیر امور خارجه انجام داد که به نتیجه مشخصی نینجامید. با این وجود فرخ‌خان همه اشخاصی را که ملاقات می‌کرد به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد و با آنان به لحنی ترغیب کننده از لزوم درك بهتر موضع ایران سخن می‌گفت و خواستار دوستی و کمک بریتانیا در برابر روسیه می‌شد. اولیای دولت بریتانیا نیز به نوبه خود از هیچ کوششی برای پذیرایی از او و نمایش قدرت صنعتی و ثروت انگلستان فروگذار نمی‌کردند. او را به تماشای تونل زیر رودخانه تیمز و يك کشتی نوساز زره‌پوش و قورخانه و ولیچ و اسکله نیروی دریایی در بندر پورتسموت و پل معلق * منای [در ساحل ایالت ویلنر] و کارخانه‌های نساجی و صنعتی منچستر و تماشاگاه‌هایی از این قبیل بر بردند.

از پاریس فرخ‌خان با لرد کلارندن و جانشین او لرد * مامزبری برای حل و فصل مسائلی که هنوز مورد اختلاف مانده و تخلیه جزیره خارگ را به تعویق انداخته بود مرتباً مکاتبه می‌کرد. انگلیسی‌ها می‌گفتند که ایرانیها با صحه گذاشتن بر قتل حاکم هرات - «قتل وحشیانه و قساوت‌آمیزی که در تاریخ کشورهای مدعی تمدن بکلی بیسابقه است» (۱۳) - وبا کوچاندن اجباری صدها یهودی از هرات به مشهد (که خود قبلاً از آنجا به علت تعصب بیش از حد اهالی محل به هرات پناه برده بودند) و گروگان نگاه داشتنشان در آنجا عهدنامه را بی‌اعتبار ساخته‌اند. انگلیسی‌ها همچنان شکایت داشتند که نیروهای ایرانی هنوز قسمتهایی از هرات را در تصرف خود دارند و با یکی از افراد مهم تحت‌الحمايه انگلیس و با افراد ایل هزاره (که انگلیسی‌ها آنان را افغان می‌شناختند) بد رفتاری می‌کنند.

از این رو دولت انگلیس در وضعی نبود که با همدلی به درخواست فرخ‌خان برای بذل عنایت و تفاهم بیشتر برای موقعیت دشوار ایران

در میان دو ابرقدرت رقیب آن روز توجه کند. انگلیسی‌ها حاضر نشدند تضمین بدهند که از اتحاد سه ایالت افغان‌نشین هرات و قندهار و کابل جلوگیری خواهند کرد. آنها حاضر نشدند استیونز را که بازگشتش به تهران بررغم تمایلات ایرانیها انجام گرفته بود و ادامه حضورش در تهران (به عقیده فرخ‌خان) مانع بزرگی برای روابط دوستانه دو کشور محسوب می‌شد عوض کنند. آنها تقاضایش را برای بازگرداندن توپهایی که در جنگ از ایرانیها به غنیمت گرفته شده بود رد کردند، با این استدلال که «اگر این نشانه‌های پیروزی به ایران بازگردانده شوند، داستانهایی که ایرانیها از پیروزی خود در مقابل سپاهیان بریتانیایی نقل می‌کنند تکذیب نشده و باور خواهند شد.» (۱۴) و هنگامی که فرخ‌خان از انگلیسی‌ها درمورد مسئله آزار دهنده حمایت روس و انگلیس از اتباع ایرانی تقاضای کمک کرد هیچ پاسخ دلگرم کننده‌ای به او ندادند. و به همین‌سان وقتی که فرخ‌خان سعی کرد حمایت بریتانیا را برای لشکرکشی به سوی خیوه و بخارا برای آزاد ساختن دویست هزار ایرانی که شایع بود در آنجا اسیر هستند جلب کند جواب مساعدی نشنید. از نظر ایرانیها سرنوشت هموطنانشان در آسیای میانه مهم‌تر از سرنوشت افراد یهودی و هزاره‌ای بود که به گفته فرخ‌خان «به نحو غیرقابل تردیدی از اتباع ایران» (۱۵) محسوب می‌شدند و از این‌رو وضعیتشان ارتباطی به انگلیسی‌ها نداشت. لرد مامزبری حداقل در مقابل یکی از تقاضاهای فرخ‌خان حاضر شد تا حدی قدم به جلو گذارد، و آن حمایت از ایران در مذاکراتش با دولت عثمانی برای حل و فصل مسائل مرزی بود.

از دست رفتن هرات ضربه شدیدی به غرور ایرانیها وارد آورد و برخی فرخ‌خان را متهم ساختند که از انگلیسی‌ها پول گرفته است، هرچند که مدرکی برای اثبات این اتهام ارائه ندادند. اگرچه فرخ‌خان در لندن از مذاکراتش نتیجه‌ای - یا نتیجه زیادی - نگرفت ولی ایرانیها از اینکه انگلیسی‌ها در ازای صلح، آنها را مجبور به پرداخت غرامت نکرده بودند و یا در عوض قسمتی از خاک ایران را به نواحی

تحت اشغال خود منضم نساخته بودند نفس راحتی کشیدند. بنابراین وقتی فرخ‌خان به ایران بازگشت، ناصرالدین شاه او را به دریافت لقب «امین‌الدوله» (که يك درجه بالاتر از لقب «امین‌الملک» قبلی بود) مفتخر ساخت و يك قبضه شمشیر جواهرنشان و مقدار قابل توجهی پول نقد نیز به وی بخشید. فرخ‌خان تا زمان مرگ خود در سال ۱۸۷۱ / ۱۲۸۸ همچنان در مرکز امور کشور باقی ماند و هم در دربار و هم مدتی بعد، در سمت وزیر امور ولایات و گمرکات به خدمت خود ادامه داد. فرخ‌خان روایت مشروح و جالبی از سفر خود را در اروپا برای آیندگان باقی گذاشت. این کتاب که «مخزن‌الوقایع» نام دارد به دستور او توسط یکی از منشیانش که پیداست ناظری دقیق و نکته‌سنج بوده نوشته شده است. قسمتی از کتاب در زمان حیات خود او به طبع رسید، اما قسمتی از آن که نهادهای سیاسی فرنگستان را تشریح می‌کند از نظر ناصرالدین شاه بیش از حد و به نحو خطرناکی آزادمنشانه بود و از نسخه چاپی کتاب حذف گردید. اما نسخه‌های خطی آن دست به دست می‌گشت و در آموزش سیاسی ایرانیها بی‌تأثیر نبود.

۴ مأموریت سفارت میرزا جعفر خان مشیرالدوله

۱۳۷۷/۱۸۶۰-۶۱

مناسبات ایران با روسیه و ادامهٔ علاقهٔ آن کشور به افغانستان زمینهٔ اعزام سفیر فوق‌العادهٔ دیگری را از ایران به انگلستان در سال ۱۸۶۰ / ۱۲۷۶ فراهم آورد. انتصاب میرزا جعفر خان مشیرالدوله به این سمت نشانهٔ اهمیتی بود که ایرانیها برای دوستی با انگلستان به عنوان وزنهٔ خنثی‌کنندهٔ تهدید روسیه قائل بودند. چهل و پنج سال زودتر میرزا جعفر حسینی (که در آن زمان چنین نامیده می‌شد) به دستور ولیعهد عباس میرزا به همراهی سرهنگ داری برای تحصیل به انگلستان فرستاده شده بود. وی اکنون یکی از ریش سفیدان قوم بود که يك

خروار خلعت و نشان، و لقب مشیرالدوله را یدک می‌کشید. نمایندگی ایران در دربار انگلستان از آغاز برقراری روابط، امری نامشخص و منقطع بود و در این اواخر به دست وزیر مختار ایران در پاریس سپرده شده بود. سرهنری* رالینسن وزیر مختار بریتانیا در تهران از خبر انتصاب مشیرالدوله به سفارت ایران در لندن استقبال کرد. رالینسن در گزارشی که برای وزارت امور خارجه فرستاد مشیرالدوله را شخصی توصیف کرد که «همانقدر به خاطر هواداری از انگلیسی‌ها مشخص و ممتاز است که برای صداقتی که در پیگیری اهدافش دارد و برای صراحتی که در بیان عقایدش به خرج می‌دهد.» (۱) مشیرالدوله با ده تن همراه رهسپار لندن شد. از جملهٔ همراهان او یک پزشک ایرانی، یک مترجم فرانسوی^۸، دو نوکر و نوّه

(۸) مسیو ژول* ریشار متولد ۱۸۱۶، متوفای ۱۸۹۱. معروف به ریشارخان و نیز میرزارضا. فرانسوی جالبی از اهالی* اوتری (در* ساون‌علیا) که در سال ۱۸۴۴ وارد تهران شد و بیشتر ایام عمرش را در ایران گذراند. معروف بود که شش زبان می‌داند و طی سه سال اقامتش در انگلستان مقداری معلومات پزشکی کسب کرده است و از همین رو مدتی طبابت می‌کرد. معلم زبانهای خارجی مدرسهٔ دارالفنون و مترجم رسمی شاه و وزرا بود و به خرید و فروش تقریباً هر جنسی که به دستش می‌رسید می‌پرداخت. او به احتمال زیاد اولین شخصی است که در ایران از دوربین عکاسی استفاده کرده و با آن عکس شخصیت‌های درباری را برداشته است. در ایامی که روابط ایران و انگلیس قطع شده بود (۱۸۵۶ و ۱۸۵۷) مدتی سرایدار باغ و ساختمان سفارت انگلیس بود. به هنگام مسافرت میرزا جعفرخان (۱۸۶۰ و ۶۱) و ناصرالدین شاه (۱۸۷۳) به انگلیس با عنوان مترجم رسمی آنان را همراهی کرد. در سال ۱۸۷۵ در حدود دو هزار قلم اشیاء مختلف هنری ایرانی را که شامل قالی و پردهٔ نقاشی و کتاب خطی و قلمدان و اشیاء زیر لاک و سفالی بود جمعاً به‌بهای ۱۷۷۸ لیره به موزهٔ* کنزینگتن جنوبی (موزهٔ* ویکتوریا و آلبرت کنونی) فروخت. در سال ۱۸۸۹ مقدار بیشتری اشیاء ایرانی از ژول ریشار خریداری شد که میان موزه‌های کنزینگتن جنوبی، ادنبورگ و دوبلین تقسیم شد. مسیو ریشارخان در سال ۱۸۵۷ مسلمان شد، ظاهراً به این سبب که جانش را نجات دهد و با دختر کردی که در منزلش در لباس مردانه به عنوان نوکر خود نگاه داشته بود ازدواج کند. دکتر* ویلز در کتاب خود* «سرزمین شیروخورشید» (لندن، ۱۸۸۶) قصه‌ای را نقل می‌کند که ریشارخان

ده ساله اش بودند. مسافران در ماه اکتبر ۱۸۶۰ / ربیع الاول ۱۲۷۷ به سلامت به لندن رسیدند، هر چند که رالینسن می‌ترسید مبادا سفیر نحیف و بیمار تاب مشقات راه را نیاورد و حتی اگر زنده به مقصد رسید، قادر به انجام وظایفش نباشد.

ملکه ویکتوریا سفیر ایران را یک هفته پس از ورودش به لندن در کاخ وینزر به حضور پذیرفت. بعد مشیرالدوله یادداشتی تسلیم لرد جان *راسل وزیر امور خارجه انگلیس کرد که در آن بر لزوم تحکیم روابط ایران و انگلستان تأکید شده بود؛ و نه برای اولین یا آخرین بار در روابط دو کشور به تهدید روسیه و نیاز ایران به کمک انگلیس برای مقابله با این تهدید اشاره رفته بود. و سپس خواسته‌های دولت ایران مطرح شده بود که از چهار فقره تشکیل می‌شد: اول آنکه دولت بریتانیا تمامیت ارضی ایران را تضمین کند. دوم آنکه دولت بریتانیا برای تربیت و تجهیز ده هنگ سرباز به تعداد کافی افسر و پول در اختیار ایران قرار دهد. سوم آنکه ایالات کابل و قندهار و هرات با هم متحد شوند و یک کشور واحد افغان را تشکیل دهند. و چهارم آنکه اقساط معوقهٔ کمک سالانهٔ انگلستان به ایران که به ادعای ایرانیها طبق مفاد عهدنامهٔ سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ و نیز طبق تعهدی که سفیر انگلیس در زمان عقد قرارداد ترکمان چای در سال ۱۸۲۸/۱۲۴۳ کرده بود بایستی به ایشان پرداخت می‌شد و جمعاً به ۲۵۰ هزار تومان (در حدود ۱۲۵ هزار لیره) بالغ می‌گردید کارسازی شود.

هنوز دو هفته نگذشته بود که وزیر امور خارجهٔ انگلیس به هر چهار تقاضای ایران جواب منفی داد و آنها را غیر واقع‌بینانه خواند.

→ دو زن داشت که آنها را هر سال عوض می‌کرد و برای این منظور به همدان می‌رفت. همچنین نگاه کنید به کتاب «مقالات گوناگون» دکتر خلیل‌خان ثقفی (تهران ۱۳۲۲/۱۹۴۴)* «گزارشهای دیپلماتیک کنت دو گوینو در ایران» (ویراستهٔ آ. د. ئیتی، پاریس ۱۹۵۹) و کتاب «سه سال در دربار ایران» اثر دکتر فوریه (پاریس ۱۸۹۹، ترجمهٔ فارسی تهران، ۱۳۲۶) [توضیح مؤلف]

لرد راسل توضیح داد که دادن تضمین برای تمامیت ارضی کشورها در برابر وقایع پیش‌بینی نشده امری است مغایر سیاست بریتانیا، هرچند که دولت اعلیحضرت «هر کوششی را که برای متزلزل ساختن استقلال ایران به عمل آید و یا هر دست‌اندازی جدی را که نسبت به خاک آن کشور صورت بگیرد به دیده نارضایی تمام خواهد نگریست. (۲) اما اگر چنین شود عکس‌العمل دولت اعلیحضرت بستگی به اوضاع و احوال در آن زمان خواهد داشت. در مورد کمک نظامی، دولت اعلیحضرت تقاضای ایران از انگلستان برای پرداخت مخارج ده هنگ سرباز و تعلیم دادنشان توسط افسران انگلیسی را «عملی مغایر حیثیت پادشاه ایران می‌داند، چون در این حال انگلیسیها ای بسا ناچار شوند در گریه‌های نظامی ایران را مورد سؤال قرار دهند.» از طرف دیگر دولت اعلیحضرت به هیچ وجه حاضر نیست که در امور داخلی افغانستان دخالت کند و یگانه آرزوی آنها این است که افغانستان از هرگونه مزاحمت و مداخله‌ای از خارج مصون بماند. و بالاخره در مورد کمک مالی انگلیس، لرد راسل به سفیر ایران یادآوری کرد که طبق عهدنامه سال ۱۸۱۴/۱۲۲۹ در صورتی که ایران به کشورهای همسایه تجاوز کند از دریافت کمک مالی انگلیس محروم می‌شود و امتناع دولت اعلیحضرت از پرداخت کمک مالی در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ درست به همین علت بوده است، مضافاً اینکه دولت اعلیحضرت همچنین حاضر نیست وعده‌های غیرمجازی را که نماینده‌اش در هنگام عقد قرارداد ترکمان چای داده است به رسمیت بشناسد.

مشیرالدوله بینوا از بیحاصل ماندن مأموریتش و از اینکه دولت انگلیس حاضر نبود در قبال ایران رفتاری «دوستانه‌تر از دول خارجه دیگری که در دربار ما سفیر دارند» در پیش بگیرد ناراحت شد و گفت که اعلیحضرت از انگلستان مأیوس خواهند شد و «علاج کار را بالاجبار در جای دیگری جستجو» خواهند کرد. (۳)

مشیرالدوله قبل از آنکه در ماه ژوئن ۱۸۶۱/ذی‌الحجه ۱۲۷۷ در بندر ساوتمپتن بر کشتی بخاری شرکت «پاسیفیک اند آرینت» سوار

شود و انگلستان را ترك گوید برای خداحافظی در کاخ بکینگهم به حضور ملکه و یکتوریا رسید. در جزیره مالت مشیرالدوله و همراهانش به يك ناو نیروی دریایی که از طرف دولت بریتانیا در اختیارشان گذاشته شده بود منتقل شدند و به استانبول رفتند. مشیرالدوله پس از بازگشتش به ایران متولی‌باشی حرم امام رضا [ع] در مشهد، مقدس‌ترین شهر ایران، شد و سال بعد در همانجا درگذشت.

www.iran-archive.com